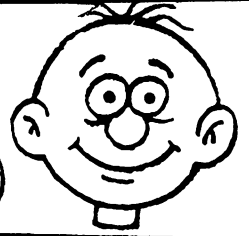


● دانشمندان يك مسافر را از جاده هراز با اتوبوس به شمال بردند!!





مقاله

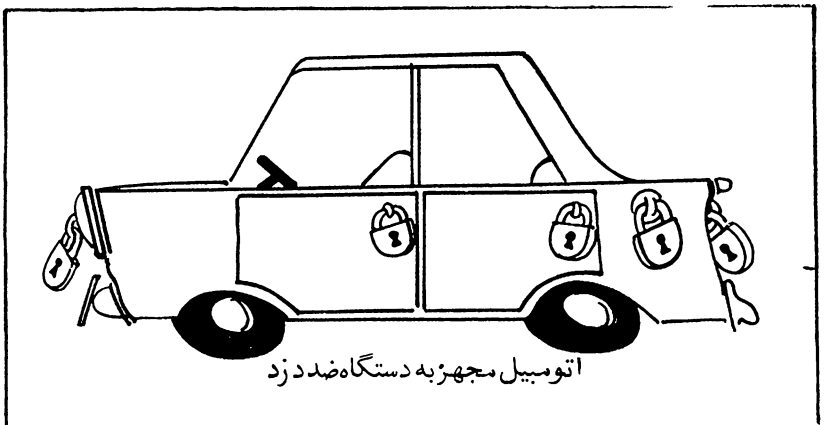


سوژه روی جلد شماره قبل نشریه فکاهیون که نمایانگر وضع نابه‌سامان تاکسی‌رانی بود برعکس تصور ماگویا به مذاق بعضی از رانندگان تاکسی خوش آمده است آنها ضمن تشکر تلفنی از ما اعلام کرده‌اند شما با چاپ این کاریکاتور باعث شدید که آندسته از مسافرینی که راه و رسم تاکسی گرفتن را بلد نبودند بخود بیان و برای شکار تاکسی بیشتر مایه رو کنند!! به همین خاطر از ما شدیداً تشکر کردند! راستی چرا؟ چرا باید برای سوار شدن تاکسی از الفاظ ده تومن و بیست تومن و حتی پنجاه تومن و صد تومن استفاده کرد؟ فلسفه تاکسیمتر در تاکسی‌ها چیست؟ چرا باید یک راننده تاکسی غیر متعهد بطور دلخواه مسافر رو با هر نرخی که خودش خواست سوار کند!

مگر تاکسی‌ها ماهی دو هزار و پونصد تومن سوبسید نمیگیرند، مگر هر چند ماه یکبار ده‌ها رقم وسیله یدکی از لاستیک گرفته تا درب و جعبه دنده و فنر و حتی نیم موتور با نرخ تعاونی دریافت نمیکنند؟! شاید آنها را نیز در بازار آزاد میفروشند؟ و آنوقت در چنین شرایطی مسافر باید در خیابان ساعت‌ها سر پا بایستد و این آقایان در بدر بدنبال شکار مسافر بولداری در بستی باشند!

تاکسی یک وسیله نقلیه عمومی است و باید برای رفاه حال مردم از آن استفاده کرد، اگر نرخ تاکسی بزعم خودشان کم است خوب پیشنهاد بدهند، مسئولین مربوطه بررسی میکنند و با توجه به ظوابط اگر صلاح دیده شده در نرخ تاکسی تجدید نظر میکنند! والا این دلیل نمیشود خودشان به میل خودشان و به هر قیمتی که خودشان خواستند مسافر سوار نمایند

و اما حالا باید پرسید، چه کسی مسئول این نابسامانی است؟ سندیکای تاکسیرانی؟ راهنمایی و رانندگی یا شهرداری؟ بهر حال هر کسی مسئول است باید ضابطه‌ای برای کار تاکسیرانی تهران تعیین نمایند و جلوی دلخواهی کار کردن تاکسی‌های خلاف کار را بگیرند! در غیر این صورت اگر وضع به همین منوال پیش برود در آینده‌ای نه چندان دور یک مسافر فلک‌زده باید برای رفتن از پیچ‌شمران به میدان فردوسی پنجاه تومن کرایه و پنجاه تومنم دستخوش بدهد!



اتومبیل مجهزه دستگاه ضد دزد

دیروز



شمیران پل تجریش پنزار... پنزار...!!

امروز



شمیران صد تومن... صد و پنجاه تومن... دویست... دویست و...

شعر روز

فصل گرما شد و هوا شد داغ
 رخت باید کشید در ییلاق
 در و دیوار داغ و سوزانست
 همچو آتش‌فشان تفتانست!
 فکر آبدوغ خیار باید کرد
 سوی دریا فرار باید کرد
 از تنت گر که برده گرما تاب
 قدحی دوغ ناب را دریاب
 قلب دم کرده توشفا میدهد
 جگر داغ تو جلا میدهد!
 آب دریا اگر که بخشد حال
 میکند رفع خستگی و ملال
 آب دریا و پرتو خورشید
 هست بی‌شک برای جمله مفید
 "نوری"



شعر اختصاصی!

صدام ذلیله
 صدام ذلیله
 این مفلسودریاب
 صدام ذلیله
 رو سوی که آرم
 صدام ذلیله
 در رفته - زوارم
 صدام ذلیله
 دریاب که تافرق!
 صدام ذلیله
 رحمی کن وبشتاب
 صدام ذلیله
 غافل که در این راه
 صدام ذلیله
 نابود و هلاکم
 صدام ذلیله

این قصه بگوئید بهر قوم و قبیله
 از مغز و مخ این جانی بالفطره علیله
 این خائن افسار بسرگفت - به ارباب
 این بار - که برکول منه - خیلی ثقیله
 چون خر توی گل مانده ام و چاره ندارم
 کاری نشد انجام ز هر نوع وسیله
 در منطقه هرچند که همچون سگ هارم
 سودی ندهد این همه افعال ردیله
 اندر لجن جاه پرستی شده ام غرق
 آلوده شدم - دیگه مکن این همه پیله
 بر نوکر فرمانبر خود حضرت ارباب!!
 از معرکه ام دور کن - وقت - قلیله
 بر سنگر حق حمله نمودم ز پی جاه
 در یاریشان لطف خداوند دخیله
 شیئی عفن و زشتم و افتاده بخاکم
 بردار مرا گریدم دست تو بیله

"نوری زردآلو"



تاکسی سوار

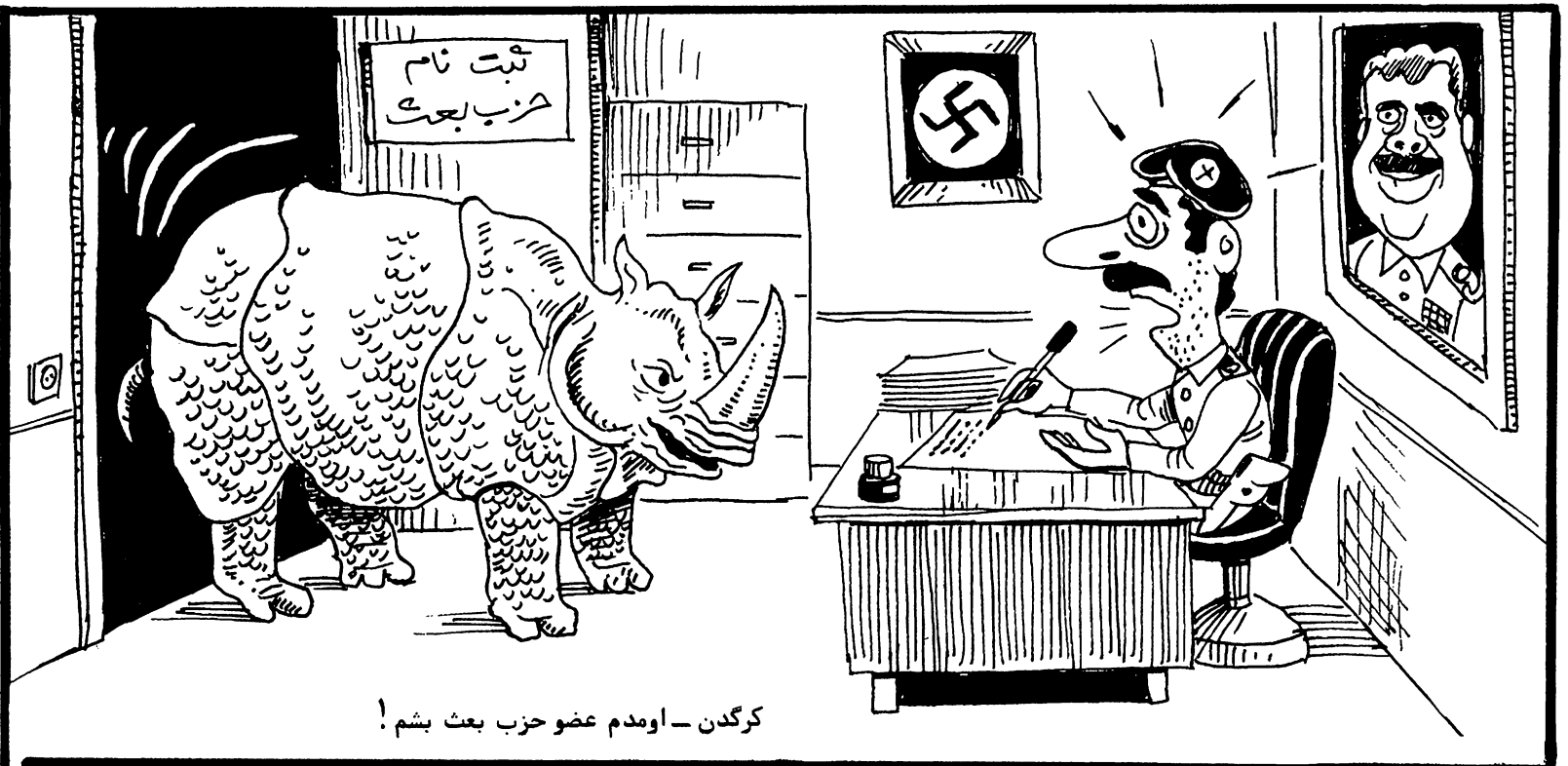


گفتم - به عقیده من بعضی از رانندگان تاکسی کمی بامزه تشریف دارن
 گفت - چطور؟
 گفتم - دیروز جلوی یک تاکسی رو گرفتم و بهش گفتم راه آهن میخوره؟
 طرفم خیلی جدی گفت:
 - اونجارو با مترو برو!!!

طرح کمپ دیوید در حال مردن است.



- تا یه عده ای رو نکشه مگه میمیره!



کرگدن - اومدم عضو حزب بعث بشم!



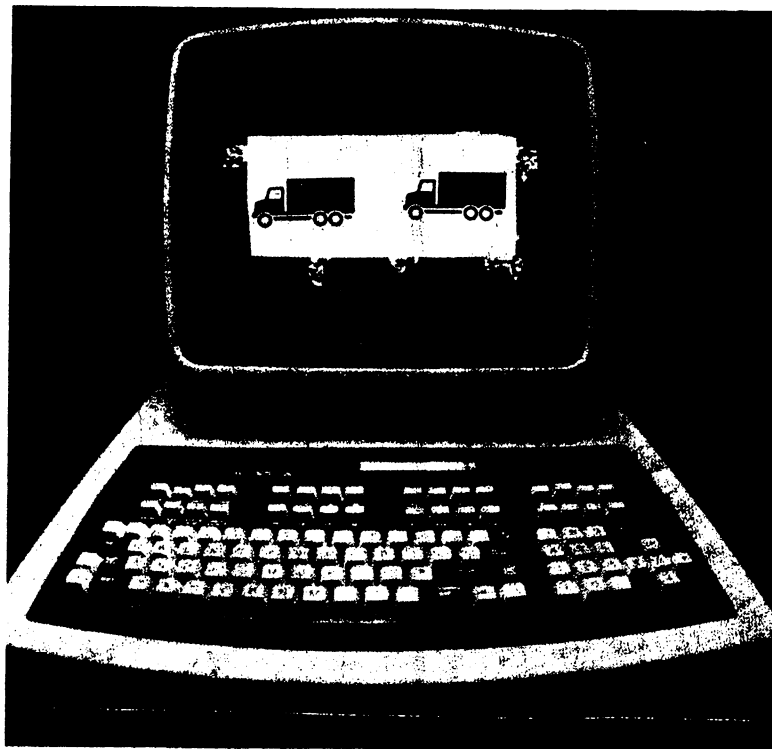
● دانشمندان فکاهیون یک مسافر را از جاده هراز با اتوبوس به شمال

● از مرکز فضائی و غذائی فکاهیون به مسافر اتوبوس توصیه شد که از خوردن

بی وزنی میکند! و دیگر قادر به ادامه سفر نیست!

در اینجا بود که دانشمندان فکاهیون تصمیم گرفتند با یک عمل شگفت انگیز و جنجال خیز مسافر را از خطر گرسنگی نجات دهند!

و به مسافر توصیه کردند که سرکیسه را شل نماید و به صاحب رستوران بگوید از همان غذاهائی که برای راننده بردید برای من هم بیاورید هر چه بخواهید بهتان بول خواهم داد! با این مانور جانانه مسافر از خطر گرسنگی از یکسو و از بحران مسمومیت از سوی دیگر نجات می یابد!



عکس دو کامیون را بر سطح جاده نشان می دهد .

عکس از مرکز فضائی مجله فکاهیون

مورد نظرنرسد هرگز توقف نخواهد کرد!

از مرکز فضائی به مسافر مورد نظرتکلیف میشود که خویشتن را راری نماید و بگذارد راننده هر کاری که دلش خواست بکند!

* پنجشنبه ساعت یک و نیم ظهر:

اتوبوس جلوی یک رستوران متوقف میشود، راننده مورد استقبال صاحب رستوران قرار گرفته و به پشت رستوران که مشرف به باغ بزرگی است منتقل میشود!

از مرکز فضائی به مسافر اطلاع

داده میشود که از لب زدن به غذاهای رستوران خودداری کند!

* پنجشنبه ساعت یک و چهارم دقیقه:

مسافر به مرکز فضائی اطلاع

میدهد که از شدت گرسنگی احساس

با مهارت وبدون برخورد باتریلی گذشت، راننده هراز پیما هر بار که بساعتش نگاه می کند به سرعتش می افزاید!

* پنجشنبه ساعت یک بعد از ظهر:

سرعت اتوبوس سرسام آور شده است و راننده سرعت را طوری تنظیم کرده که ساعت یک و نیم بعد از ظهر یعنی درست موقع ناهار در یک رستوران تحت پوشش خود باشد!

* پنجشنبه ساعت یک و ربع بعد از ظهر:

عده ای از مسافران اتوبوس از جمله مسافر ما که شدیداً احساس

گرسنگی میکنند از آقای راننده تقاضا میکنند که در اولین رستوران نگهدارد

ولی راننده میگوید تا به رستوران

از چندی قبل به مرکز فضائی مجله فکاهیون (مف مف) اطلاع دادند که اکثر رستوران های بین راه بویژه راه های شمالی بخاطر تابستان و ازدیاد مسافر غذاها را چهل لا پنجاه لا حساب میکنند و در ثانی کیفیت غذاها نامطلوب است! به همین خاطر دانشمندان فکاهیون با یک برنامه از پیش تعیین شده تصمیم گرفتند مسافری را از جاده هراز با اتوبوس بیابانی به شمال بفرستند و بادستگاه های تمام اتوماتیک کنترل کننده و هدایت شونده جز به جز و مو به مو سفرش را تعقیب نمایند و با رفع موانع وی را به شمال برسانند!

گزارشی را که ملاحظه می فرمائید از مرکز فضائی مجله فکاهیون بدست ما رسیده و جزئیات سفر یک مسافر هراز پیما در آن منعکس شده است!

* پنجشنبه ساعت ده صبح:

مسافر مجله فکاهیون با موفقیت و با استفاده از بازار سیاه یک بلیط اتوبوس خرید و در ردیف دوم صندلی های اتوبوس درست پشت راننده جاسازی شد و اتوبوس از ترمینال حرکت کرد!

* پنجشنبه ساعت ده و نیم:

اتوبوس با موفقیت از رودهن گذشت و در سربالائی های آبدلی به هنن هسن افتاد از مرکز فضائی به مسافر اطلاع داده شد که میتواند بخوابد!
* پنجشنبه ساعت دوازده:

اتوبوس با سرعت به طرف مقصد پیش میرود و از اولین تونل

* ساعت دو و ده دقیقه:

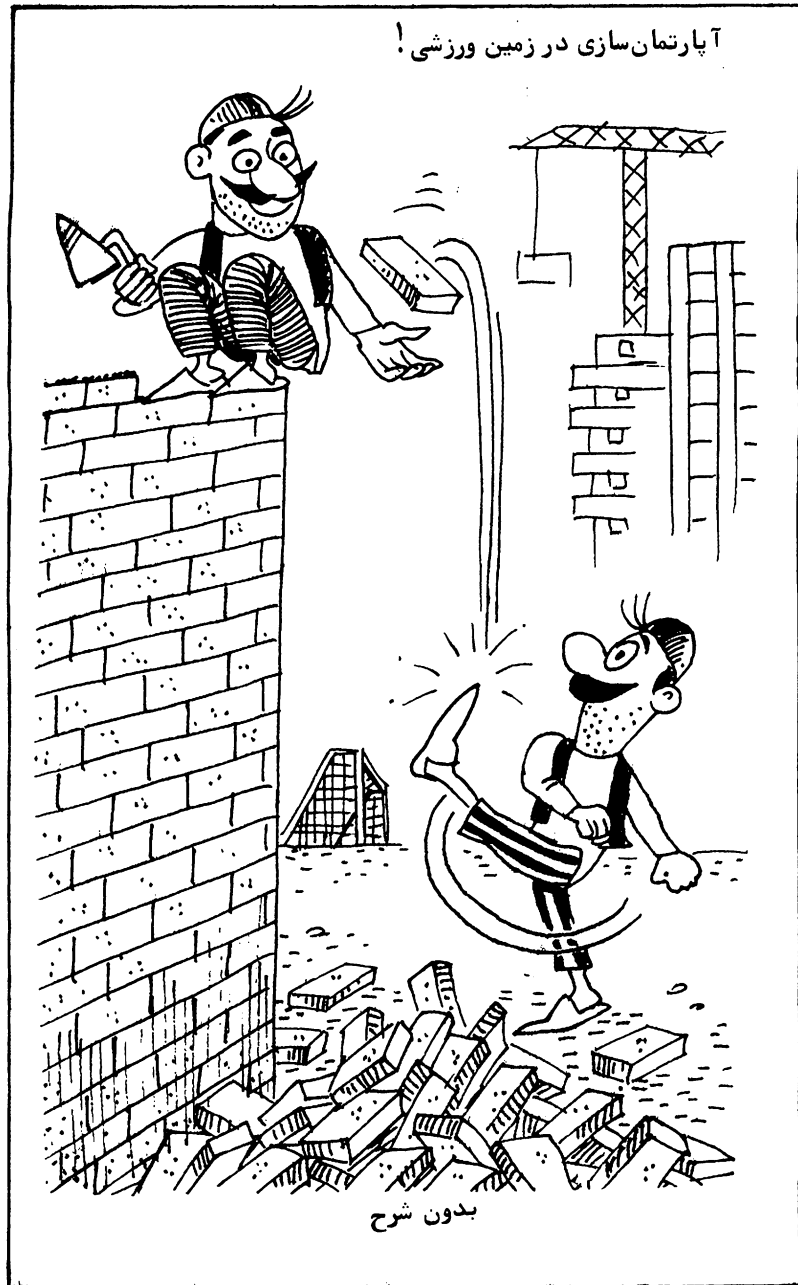
اتوبوس به آهستگی با سرعت ده کیلومتر در حرکت است تمام مسافر با خاطر سرعت کم حوصله اشون سر رفته و با خودشان میگویند نه به اون شوری شوری نه به این بی نمکی نه به اون سرعت زیاد و خطر آمیز قبل از ناهار و نه به این سرعت آهسته و ملال انگیز بعد از ناهار! از مرکز فضائی به مسافر اطلاع میدهند که سرعت اتوبوس تعدماً کم شده تا در راس ساعت سه جلوی پلیس راه باشد چون در غیر این صورت دفترچاهش با سرعت رسیدنش تطبیق نخواهد کرد!

* ساعت سه بعد از ظهر:

اتوبوس در راس ساعت مقرر و از پیش تعیین شده به محل پلیس راه میرسد تشریفات قانونی انجام و سپس اتوبوس از جا کنده میشود!



آپارتمان سازی در زمین ورزشی!



بردند و صحیح و سالم برگرداندند!!

غذا در رستوران بین راه خودداری کند!

موت می بیند از سرعت اتوبوس می‌کاهد و آهسته آهسته به کنار جاده آمده و توقف میکند! ناگهان تانکرها و تریلی‌ها مانند شهاب از کنار اتوبوس رد میشوند!

* پنج‌شنبه ساعت پنج بعد از ظهر: اتوبوس وارد آمل و مسافر ما صحیح و سالم از اتوبوس پیاده میشود! و در یک تماس کوتاه به مرکز فضائی اطلاع میدهد که احساس بی‌بدنی میکنم ولی حالم خوبه! از مرکز به او توصیه میشود که هنگام بازگشت نیز از همین شیوه استفاده نماید!

و بدین‌سان دانشمندان مرکز فضائی مجله فکا هیون (مف مف) یک مسافر را از طریق جاده هراز به شمال بردند و صحیح و سالم بازگرداندند!

«فری»

چراغ‌های قرمز مرکز فضائی بعنوان خطر روشن میشود از مرکز فضائی به مسافر توصیه میشود که خودش را محکم به صندلی اتوبوس بچسباند اتوبوس مثل از در سطح جاده راطی میکند و شمر هم جلودارش نیست! لحظه‌ها حساس و سرنوشت‌ساز هستند! روی صفحه رادار مرکز فضائی یک تریلی و دو تانکر نشان میدهد که آنها نیز دیوانه‌وار در جهت مخالف اتوبوس در حرکت هستند در این وقت دانشمندان فکا هیون تصمیم میگیرند بخاطر جلوگیری از سانحه مانور دوم را انجام دهند لذا فوراً به مسافر خود توصیه میکند که خودش را به دل درد بزند و با داد و هوار راننده را متقاعد سازد که اتوبوس را کنار جاده نگهدارد! راننده که مسافر را در حال

آگهی مزایده

فروش مشتری اضافی!

۳- دارا بودن زور و بازودر حد کتک زدن چند مشتری!
۴- دادن تضمین کافی همراه با چلوکباب مخصوص و برگ اضافی به رانندگان اتوبوس!
۵- عدم آشنائی به فن رستوران داری و آشپزی!
واجدین شرایط می‌توانند کروکی و محل رستوران خود را به اطلاع برسانند تا در اسرع وقت ترتیب اعزام و ارسال مشتری‌های مازاد به آن رستوران داده شود.
۴ - ۱

بخاطر فصل تابستان و هجوم مسافران از شرگرمابه شهرهای شمالی تعدادی از رستوران‌های بین راه مشتریان اضافی و مازاد خود را از طریق مزایده بفروش می‌رسانند، داوطلبان باید واجد شرایط زیر باشند.

۱- داشتن یک رستوران یا اتاقک یا دکه یا چند میز و صندلی در کنار جاده!
۲- آشنا بودن با چند راننده اتوبوس بیابانی!





نقاشی

پدر: عوض نقاشی کردن درس
تویا دبیگراون چکمه چیه کشیدی؟!
پسر: چکمه نیست بابا این
نقشه ایتالیاست!.

بچه شمال

بسوادی

اولی: رفتم دکتر برام شربت
سینه نوشت.

دومی: ای بابا تو که گفتی

پنج کلاس سواد داری.

چطور نتونستی بنویسی

شربت سینه!.

بهمن ترابی



کی چه نوع

کی چه نشریه‌ای رو میخونه!

* کشاورزان - آوای هامون!

* خانه‌دارها - اقتصاد هفته!

* مادر بزرگ‌ها - پزشک خانواده!

* دلال‌ها - جوشکاری!

* شایعه‌سازها - دانستنیها!!

* رانندگان اتوبوس‌ها - صنعت

حمل و نقل!

* تخمه‌فروش‌ها - فیلم!

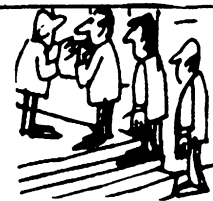
* پدر بزرگ‌ها - کارتن!

* بنگاه‌دارها - ماشین!

* شاگرد اول‌ها - ممتاز!

* صاحبخانه‌ها - جیغ و داد!

"گرچی"



اخ پار



از: صادق خان

"کمک راننده یک اتوبوس بیابانی با میله مسافر شرامجروح کرد"
خدایا وای از این دل داد از این دل
امان از این خیابان‌های پر گل
چو می‌خواهم سوار بنز گردم
زند بر کله‌ام، شاگرد همدل
*

"غذاهای رستوران‌های بین راه گران است"

به رستوران گذر کردم صبحی
شنیدم ناله و افغان و آهی
یکی میگفت ای آشپز کجائی؟
که این جوجه نمی‌ارزد دو شاهی!
*

کنگره آمریکا بخاطر دخالت آمریکا در نیکاراگوئه عصبانی است.
کلاه کنگره چون ریخته پشمش
نباش اصلاً تو خط غیظ و خشمش
که ریگان فاتحه خوانده برایش
بریش کنگره می‌خنده غش غش!
*

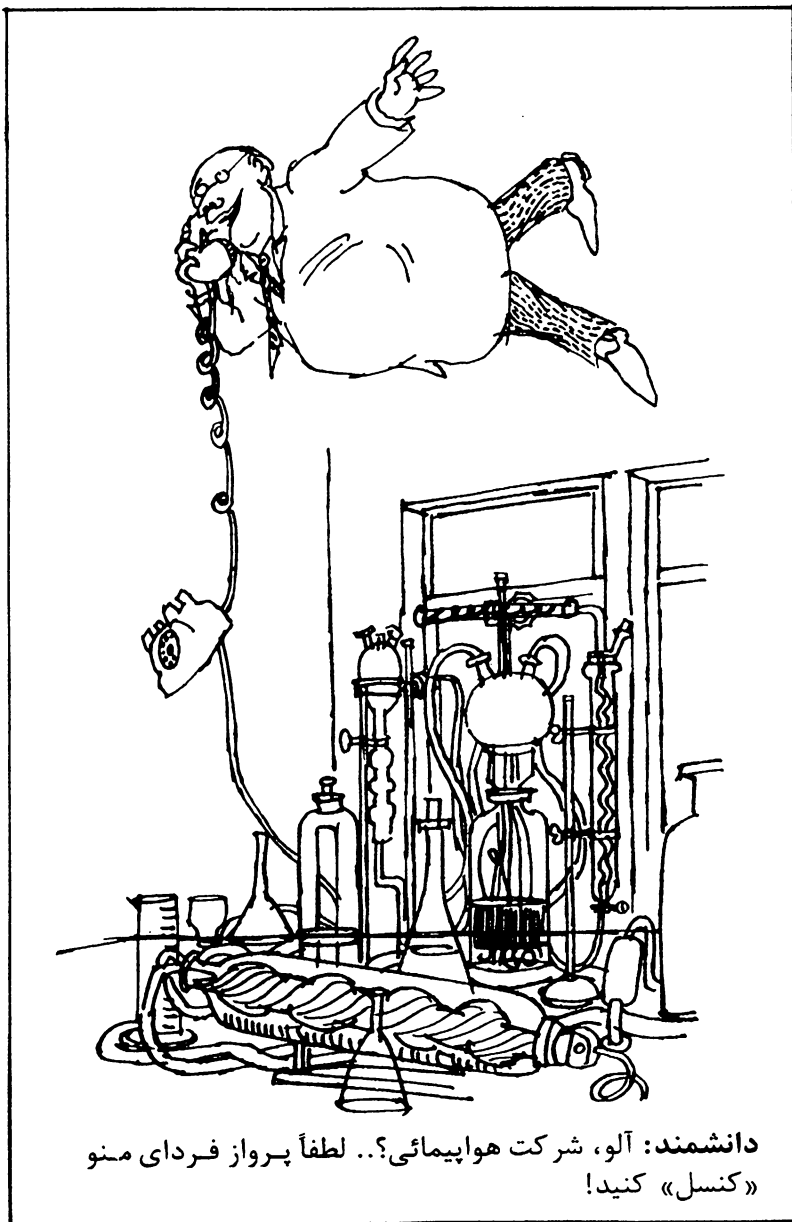
پرزگفت در صورت لزوم مجدداً "جنوب لبنان را اشغال میکنیم."
ولی البته با دستور ارباب
که بی دستور او کی او خورد آب
چو نوکر را وظیفه غیر از این نیست
که باشد نمره خوش رقصی اش بیست
● ● ●

حکایت بازرگان و پنبه

بازرگانی را شنیدم که به وقت ارزانی پنبه انبارهای خویش را پر
از پنبه نمود تا به وقت گرانی از فروش آن بهره‌ای فراوان جوید و چون
انبارهایش لبریز گردید و جایی برای انباشتن آنها ندید، مقداری پنبه
را نیز در گوش خود فرو نمود.
از قضا مدتی چند بگذشت و پنبه کمیاب و گران شد اما چون بازرگان
را پنبه در گوش بود از خیر گرانی آن غافل ماند و زمانیکه پنبه از گوش
خارج نمود بار دیگر قیمت آن پایین آمده بود و بازرگان از این کار
استفاده‌ای نکرد! ...

نتیجه اخلاقی: چنین بازرگانی هنوز از مادر متولد نشده است!

بهمن ترابی



دانشمند: آلو، شرکت هواپیمائی؟! .. لطفاً پرواز فردای منو
«کنسل» کنید!



لطیفه‌های کوتاه

* یکی از فضل فروشان در میان گروهی از ادیبان برای خودنمایی رو به دیگران کرد و گفت:
 - من تازگیها غزلی گفته‌ام که در آن از دویست سیصد نفر دوستان دور و نزدیکم یاد کرده‌ام و اسم آنها را در آن گنجانیده‌ام. شاعر شوخ طبعی که در میان جمع بود وسط حرفش پرید و گفت:
 - دوست عزیز آن چیزی که بتوان دویست سیصد نفر را در آن گنجاند اتوبوس است نه غزل!
 "اکبرخان"

مسعود رمال در راه به مجد الدین همایون شاه رسید، پرسید که:
 - در چه کاری؟ گفت:
 - چیزی نمی‌کارم که به کار آید. گفت:
 - پدرت نیز چنین بود، هرگز چیزی نگشت که به کار آید!
 * ظریفی بر سر سفرهٔ مرد بخیلی مرغی بریان دید، گفت:
 گمان می‌کنم عمر این مرغ بعد از کشته شدن درازتر خواهد بود از عمری که در حیات خود داشته‌است!



رژیم نظامی شیلی از اولین روزی که کودتای خود را به‌ثمر رساند در تمام جهان اعلام کرد که حکومت شیلی یک حکومت نظامی تمام دموکراتیک است و بارها و بارها از طریق رسانه‌ها به اطلاع جهانیان رساند که رژیم شیلی آزادی را پس از قرن‌ها به شیلی بازگردانده‌است! اما مردم بدبین و منفی باف جهان که کودتاچیان را به غلط مظهر فشار و خشونت میدانند هیچ‌گاه حاضر نشده‌اند که این واقعیت را بپذیرند! از شما چه پنهان که حتی خود بنده که از سیاست‌های جهانی اطلاعات کافی و واضحی دارم و هیچ تنابنده‌ای نمی‌تواند ذهنم را منحرف کند تحت تاثیر این اخبار قرار گرفته بودم تا اینکه چندی قبل ژنرال پینوشه‌خان اعلام کرد دمکراسی به شیلی بازگشته است! وقتی شخصی مثل پینوشه با اون همه بگیر و ببند و کشت و کشتار می‌آید چه حرفی می‌زنه خوب آدم باید باور کنه! چون اگه دمکراسی به شیلی باز نگشته بود که ژنرال حرفشو نمی‌زد!

اونوقت مخالفین این ژنرال عزیز و دوست داشتنی!! مسئله آزادی‌های مدنی و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات را مستمسکی قرار داده‌اند برای مخالفت با این رژیم نازنین!! آخر یک ملت آزاد چه احتیاجی به آزادی‌های مدنی دارد؟ یک ملت روشنگر و فهمیده آزادی مطبوعات را میخواهد چکار؟ اصلا "وقتی دولتی چنین دمکراتیک برسر کار است پارلمان را میخواهد چه مگر پارلمان نان شب است که اگر نبود مردم گرسنه بخوابند؟

اینا همه‌اش بهانه است والا پینوشه آزارش به یه مورچه نرسیده! حالا اگه دویست سیصد هزار نفر خودشونو مخصوصا "به اسم زندانی سیاسی انداختن توی حلفدونی و چهار صد پانصد هزار نفرم خودشون مفقود الاثر کردن به پینوشه چه ربطی داره! پینوشه مثل یک دکتر است که میخواهد جامعه بیمار شیلی را معالجه کنه! حالا اگه حق ویزتش به قیمت خون مردم شیلی تموم میشه و جراحیشم زیاد تعریفی نداره تقصیر کار نیست و در حقیقت مقصر اصلی اون استاده که چاقوی جراحی رو بدستش داده!!

"قاسم خان"

تابستون

مردم از گرما خدایا فصل تابستون چیه؟
 پشه را این دشمنی با مردم لاجون چیه؟
 جنسارزون خواستم از مرد دکان دارگفت:
 حرفه‌ایت خنده‌داره ای پسرارزون چیه؟
 "علی احمد - کریمی"



مستاجر هنگام پرداخت اجاره سکنه کرد

- ترسیدم فکر کردم قبض اجاره بهاست!!



آئین نامه راهنمایی و رانندگی!



از آنجائیکه وضع رانندگی در تهران به شعبده بازی بیشتر شباهت دارد تا رانندگی لذا تدوین آئین نامه جدیدی برای رانندگان در تهران ایجاب می نمود! به همین خاطر کارشناسان راهنمایی و رانندگی مجله فکا هیون دست به تدوین آئین نامه جدیدی زده اند که خوانندش خالی از لطف نیست!

قسمت اول: مقررات خصوصی و عیوب فنی:

۱- قبل از حرکت به طور کامل از اتومبیل بازدید کنید و ببینید که آیا قالیاق‌هایش را بلند کرده اند یا نه!

۲- وقتی اتومبیل شما بیش از حد بنزین مصرف میکند تنها راه چاره این است که پول بیشتری همراه خود بردارید!

۳- بخاطر آسیب پذیری و جلوگیری از شکسته شدن کمک فنرها که اکثراً "چاله چوله‌های خیابان عوامل آن هستند بهترین راه این است که کمک‌فنرهای خودتان را باز کنید!

۴- آینه بغل چشم سوم راننده است حالا اگر یک موتور سوار بی احتیاط زد و چشم سومتان را گور کرد از خیرش بگذرید و با دو چشم رانندگی کنید!

۵- همیشه مقداری مجله و کتاب خواندنی در صندوق عقب اتومبیل

تعبیه نمائید تا هنگام گیر افتادن در ترافیک از آنها استفاده کنید!

قسمت دوم - مقررات عمومی

۱- اولین کاری که هر راننده بعد از تصادف میکند چیست؟

ج - فرار

۲- هنگام رانندگی از وسیله نقلیه روبرویی تقریباً "چقدر فاصله باید داشت.

ج - سبز به سبز!

۳- حداکثر سرعت در شهر چند کیلومتر است؟

ج - برای عابرین سی کیلومتر برای اتومبیل‌ها دو کیلومتر!

۴- در چه جاهایی توقف آزاد است؟

ج - توی پیاده‌روها روی پل‌ها جلوی منازل مردم و خلاصه همه جا آزاد است الا پارکینگ و بغل پارکومترها!

۵- سبقت از کدام سمت آزاد است؟

ج - از چپ و راست!

۶- اگر وسط تقاطع چراغ راهنما زرد شد چه میکنید؟

ج - عجب دل خوشی داری ما از قرمز شم رد میشیم!

۷- در سه راه حق تقدم باکیست؟

ج - با اتومبیل‌های بزرگ مثل اتوبوس و کامیون و تریلی!

۸- در چه صورت گواهینامه راننده ضبط میشود؟

ج - وقتی که مالیات سالیانه اتومبیل را نداده باشد!

۹- آیا نداشتن برف پاک‌کن عیب فنی محسوب میشود؟

ج - نداشتنش بله ولی بلند کردنش خیر!

۱۰- اگر لامپ چراغ راهنما سوخته باشد چکار میکنید؟

ج - ما اصلاً "به چراغ راهنما نگاه نمیکنیم که متوجه سوختن لامپ‌ش بشیم!

"قاسم خان"



یک مستخدم طبابت میکرد.



سه استکان چای براتون نوشتم یکی صبح یکی ظهر و یکی هم شب میل‌کنین.



اظهار نظر طبقات مختلف دربارهٔ تابستان

- * راننده تاکسی - آمپرش بالاست!
- * نفت فروش - اصلاً "گسی آدمو تحویل نمیگیره!"
- * شیشه‌بر - عالیہ چون بچه‌ها تعطیلند با توپ و تیرکمون می‌افتن بچون شیشه‌ها!
- * مکانیک - اگه آدم از گرما گریپاچ نکنه فصل خوبیه!
- * بستنی فروش دم‌مدرسه - فصل خوبیه بشرطیکه مدرسه‌ها روتعطیل نکنند!
- * کارمند - چون برج‌هاش سی و یک روزه زیاد جالب نیست!
- * پولدار - واسه ما فرقی نمیکنه!!
- * دکتر - چون میوه زیاده و اکثراً نشسته میخورن بد فصلی نیست!
- * پارچه‌فروش - همه فصل‌ها از یک قماشند!
- * داروفروش - مشابه بهاره منتها یه خورده فرمولش قوی‌تره!
- * سیگارفروش - فقط از تیرش خوشم میاد!
- * بنا - یه خورده پر ملاحظه!
- * نانوا - دو آتیشه است.
- * آهنگرگداخته است!
- * عطار - فلفل هندیه!

"اکبر آقا"

* نگاهیهون - خیلی یخه! البته این مطلب والا خیلی هم داغه البته تابستان!



کیهان - کره ارزان وارد میشود.
 انگولکچی - و گران بدست ما میرسد!
 جوانان - شاه حسین طولانی‌ترین حکومت را داراست.
 انگولکچی - چه خوش گفت آن شاعر بز بیار که طول حکومت نیاید بکار!
 دانستنیها - حیوانات هم دروغ می‌گویند
 انگولکچی - ای دروغ‌گو!
 کیهان - مبارک در ترکیه از یک تیمارستان دیدن کرد.
 انگولکچی - لابد دیوونه‌ها خوششون اومد!
 هفتگی - به درختان مواد غذایی میدهند.
 انگولکچی - درخت هم نشدیم!
 صنعت حمل و نقل - دست‌ها کارت ویزیت شما هستند.
 انگولکچی - پس بیا یه کارت ویزیت بزنم پس کلمات!
 دنیای ورزش - محمد کلی در دادگاه پیروز شد
 انگولکچی - توراند چندم!
 کیهان - ریگان استراحت میکند.
 انگولکچی - طفلک از بس دستور حمله داده خسته شده!
 اطلاعات - پاتوق شاه حسین پاریس و امریکا شده است.
 انگولکچی - آدرس دقیق‌تری ندادی؟!
 کیهان - مذاکرات امریکا و شوروی آغاز شد.
 انگولکچی - مگه تموم شده بود!
 اطلاعات - موقع ورود حسنی مبارک به آنکارا فرودگاه این کشور تعطیل شد
 انگولکچی - حسنی به سفر نمیرفت وقتی هم میرفت فرودگاه بسته بود!
 فیلم - از نودال چه میدانید؟
 انگولکچی - از گودال بیشتر میدونیم!
 ص: انگولکچی"

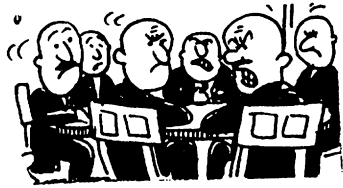


ضرب المثلهای عوضی:

زاغکی قالب پنیری دید ولی تا خواست آن را بردارد شخصی از راه رسید و پنیر را برداشت! ...
 زاغکی قالب پنیری دید مردی که متوجه او شده بود گفت: خوش به حالت ما که دفترچه داریم گیرمون نیومد! ...
 زاغکی قالب پنیری دید گذاشت لای نون بربری ونوش جان کرد! ...
 بچه شمال



● فال هفته !!



● متولدین شهریور:

اگر میخواهید گزندی بشما نرسد از خوردن ناهار در رستوران‌های بین راه خودداری کنید! حالا اگر راننده اتوبوسی که شما را به مسافرت می‌برد مجبورتان کرد که در یک رستوران بین راه غذا بخورید، پولش را بدهید ولی غذا را لب نزنید!

● متولدین مهر:

از کسی پول دستی نگیرید و به کسی هم پول دستی ندهید چون خوب نیست برای خودتان دشمن تراشی کنید!

● متولدین آبان:

اگر سالم هستید امکان دارد که مریض نشوید ولی اگر مریض هستید ممکن است ناخوش بشوید! بهر حال از رفتن بدکتر پرهیز کنید.

● متولدین آذر:

شما در کارتان خیلی عجول هستید، بهتر است بخواطر عجل بودن خود سوار اتوبوس دو طبقه شوید.

● متولدین دی:

کسی را به ناهار یا شام دعوت نکنید مهمانی رفتن خودتان بی ضرر است!

● متولدین بهمن:

این هفته بشما خوش خواهد گذشت ولی اگر بد گذشت بما مربوط نیست چون ما دلمان میخواهد که بشما خوش بگذرد!

● متولدین اسفند:

در این هفته یک کار عقب افتاده را انجام نمی‌دهید و یک کار تازه شروع کرده را نیمه تمام میگذارید!

"بیژن خان"

● متولدین فروردین:

در این هفته خطرات زیادی برای شما وجود دارد از جمله خطر سوار شدن به اتوبوس بیابانی! اگر ازدواج کرده‌اید ممکن است جدا شوید و اگر ازدواج نکرده‌اید ممکن است ازدواج کنید در ضمن ممکن است هیچ کدام اتفاق نیافتد!

● متولدین اردیبهشت:

احتمال دارد پولی بدستان برسد، اگر برسد خوشحال خواهید شد و ممکن است نرسد بهر حال ناراحت نباشید!

● متولدین خرداد:

احتمال دارد کسی بخواهد بشما کمک کند، هرگز کمک او را قبول نکنید چون حتماً نقشه‌ای برایتان کشیده است! و شاید نقشه‌ای در کار نباشد بهر حال میل خودتان است میخواهید قبول کنید می‌خواهید نکنید!

● متولدین تیر:

در خانواده اختلاف کوچکی هست که بزودی بزرگ میشود!

● متولدین مرداد:

اگر پول‌هایتان را خرج کنید مسلماً دچار بی‌پولی میشوید ممکن است در یکی از شب‌های هفته نصفه شب از خواب بیدار شوید ولی بعدش مجدداً به خواب خواهید رفت.

★ گاو میش

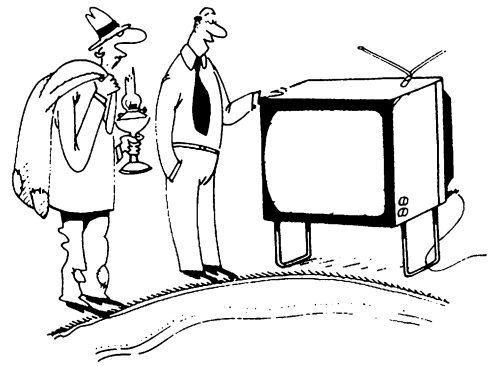
میوه‌فروش‌ها قیمت میوه را ساعتی بالا میبرند.



— هندونه چنده؟

— ساعت چنده؟!

در لابلای خبرهای هفته‌ه گذشته روزنامه‌ها یکی هم این بود که دو گاو میش از قصابخانه تهران فرار کرده و در خیابان‌ها به مردم حمله کرده‌اند، و سپس یکی از خبرنگاران همین روزنامه‌ها در رابطه با فرار کردن گاه بیگانه گاو و گاو میش‌ها از قصابخانه و بهم ریختن وضع ترافیک و حمله مردم از مسئولین قصابخانه سؤال کرده بود که در جواب گفته بودند که فرار گاوها از قصابخانه یک مسئله عادی است و مردم باید خودشان مواظب باشند! نتیجه اخلاقی - مردم باید بروند اسپانیا دوره گاو بازی ببینند! "اگیر آقا"



— والله تلویزیونش دست دومه، فیلمهاش هم دست شصتم، هفتادم!!



نامه‌های سرگردان!

نامهٔ پدری به پسرش

پسرم حجت دو سه هفته‌س که پستیچی زنگ نزد. شاید هم زنگ زد برق نداشتیم. چون برق لنگرود شبیه خاله رو روست تو بیست و چهار ساعت سه چهار دفعه غش میکنه! و حال بی حال مونه گرفته. نکنه جناب حجت خان ساخت کارخانه بنده بهی! برخورداره و میگه بابا بی بابا. چون پیر و بنجل شده و مایه حیات و موجودی بانگیش ته کشیده وقتی لالا کرد واسه تشریفات گفن و دفن و ضمنا "تقسیم ارث و میراث میرم مرده شورخونه قیافه قناسشو دید میزنم!

بهمین خیال باش! آدم پیر از مد افتاده‌ای مثل بابات هنوز از تو جوون روغن باخترا نی! نخورده سر حال تر و با صفاتره و بقول بنده و شاعر مشترکا "چه خوب نالیدیم! اگه پیرم و میارزم صدتای تو میارزم! به توی فین فینی و ماهی آزاد نخورده میگن جوون

ننهت یه ریز متلک بام میکنه و میگه واسه پسره چه نوشتی که ترش کرده و دیگه واسه ما نامه نمیده؟ تو خودت میدونی وقتی نوار حرف میذاره فقط سرفه میتونه قطعش کنه الهی که همیشه سرفه کنه!! چند وقت انگار نمره عینکم آب رفته و دیگه نمیتوانم قندها رو دید بزخم. ننهت میگفت چشات آب نرفتن قندها کوچکت شدن چون همیشه قند گوپنی رو دیدنی شگونند!

میخونم که خیلی سر بسر دکترها میذارن، پسر یه روزی دست به یکی میکنن میریزن سرت واست جواز دفن مینویسنها...

توی این شهر پیش هر دکتری میرم منو تحویل نمیگیره! میگن برو پست معالجهت کنه! ببین چه دسته گلی باب دادی اگر وجدان طبابت نبود تا حالا صد دفعه با یه نسخه ترتیب منو داده بودن! کمتر سر بر این واون بذار و دست از چرت و پرت نویسی بردار برای مایه دار شدن برو تو نخ یه گاری که به پول و پله برسی! این ره که تو می روی به قبرستان است تا نامه بعدی

ح — فرهادیان

تیر

احمد آقا شنیدی که میگن الهی

به تیر غیب گرفتار بشی؟

... خب این بمن چه مربوطه؟

... میگم پاشو به ببین همان

تیر غیب ظاهر شده و مردم را برای

گرفتن آن دم دکان اصغر آقا صف

کشیدن!!

هان... فهمیدن منظورت

سیگار تیره.

بله... این همان تیر غیبه

دلیلش هم اینه که ارز مملکت مارو

به حلقوم خارجیها میریزه و حاصلش

در کشور ما سینه درد و تنگی نفس

و سرطان و مرگه.

آرپی جی هفت

اکبر آقا تازه چه خبر؟

... تازه ترین خبر ظهور

سیگاری بنام تیره!

سیگار تیر!! خب چرا اسمشو

گذاشتن تیر؟!

برای اینکه سیگارها بررگ

غیرتشون بر بخوره و سیگارو ترک

کنن.

... واله این سیگار یهائی که

من میشناسم اگر اسم سیگارو آرپی

جی هفت هم بذارن باز میکشن وبه

رگ غیرتشون هم برنمیخوره.

« ؟ »

"منکدیان از سطح شهر جمع آوری میشوند"



— این دم آخری یه چیزی بمن عاجز کمک کنید!



مناجات



الهی * اگر خوشت پولدارها گوشت و فسنجان است ، غذای من
محتکرزده بادنجان است ، زردآلو و توت فرنگی میوه ازما بهترین است ،
جوجه کباب غذای رویائی بی پولان است !

الهی * میدانم که امریکا و شوروی هر دو از یک قماشند ، برای
همین تو دنیا تخم تفرقه میباشند ، هر دوی آنها استثمارگر وکلاشند ،
سیا و کاگ ب دو قلو و دادشند !

الهی * اگر گرما زیاد و فراوان است ، کولاها کمیاب و گران است ،
تمام پیشبینی های اداره هواشناسی حدس و گمان است ، پلاژهای دریای
خزر جولانگاه پولداران است !

الهی * اگر میوه و ترو بار گران است ، میوه فروش سرحال و خندان
است ، گلایی و سیب قندک میوه ایده آل کارمندان است ، توت فرنگی
توت مایه داران است !

الهی * میدانم که مذاکرات خلع سلاح برای فریب جهان است ،
همه اش تو خالی و کشکی و چاخان است ، تا امریکادر جهان است ، شوروی
او را یار مهربان است !

الهی * اسرائیل از لبنان مجبور به فرار شد ، اربابش عمو سام
حسابی پکر و خمار شد ، سیا و موساد عزادار شد ، کار امریکا اولتیماتوم
و شعار شد !

الهی * تو میدانی که طالبی نخورده ام ، چنان تشنه ام که خشکیده
روده ام ، اسم توت فرنگی را فقط خوانده ام ، دندان طمع زردآلو را کنده ام !
الهی * مهربان مهربانان ، چنان کن که بخانه ام نیاید مهمان ،
چون گران است میوه و گوشت و بادنجان ، برای خریدش باید بگذریم
از هفت خوان !

الهی * مرا انعامی بخش همچون پول ، و چنانم کن که نشوم سوار
کول ، دکتر بی مروت برایم نوشت آمپول ، عمو سام را کردیم خیط و ملول .

☆ ☆ ☆ گفتم گفت ☆ ☆ ☆

اولی - از کجا فهمیدی دکتر بچاپیان دکتر خوبیه ؟
دومی - با به نسخه منو صاحب صد میلیون تومن ارثیه کرد !
اولی - میشه آدرشو بدی بابا مو ببرم مطبخ !

*

قاضی به معتاد - چرا معتاد شدی ؟
معتاد - آخه میخواستم یه چیزی بشم !

+

بقال - محمود آقا دیگه واسه بابات سیگار نمیگیری ؟
محمود - آخه او سیگار رو ترک کرد .
بقال - حسن آقا بعد از پنجاه سال چه جوری سیگارو ترک کرد ؟
محمود - او هم سیگارو ترک کرد هم دنیا رو !

*

ف - نخاله



۱ - یه کار مهمی باهات دارم !



۲ - دو میلیون پول میخواستم !
- جون تو ندارم !



۳ - دو میلیون پول میخواستم !
- ندارم



۴ - دو میلیون پول میخواستم !
- نقد بخوای دویست تومنش، کمه ، چک میدم برو از بانک بگیر !



ضرب المثل

ایا...
 اسفندیار نیکنام
 ایا ای یار جانی سیب زمینی
 الهی خیر از عمرت نبینی
 تو که با ما انیس و یار بودی
 فقیران را بسی غمخوار بودی
 میان این همه سیب درختی
 تو بودی چاره ساز تیره بختی
 سبب از چیست اینسان با فقیران
 نمودی قهر و رفتی سوی سیران
 بریدی از فقیران مهر و الفت
 نشاندی بینوایان را بعزلت
 چرا کردی گران نرخ و بها را
 ز دل بیرون نمودی عشق ما را
 چه ابلسی تو را از ما جدا کرد
 چه ملعونی چنین ظلمی روا کرد
 باصل خویش رجعت کن دوباره
 که از فقدان تو دل بیقراره

- * پی صدام مرده میگرده که بهش اسلحه بفروشه!
- * توبه گرگ گلوله س!
- * تو بگوف ، صدام میگه الفرار!
- * نفت خوار بدتر از میراث خواره!
- * عموم سام دستش بایران نمیرسید میگفت ایران هم جاس؟! + آنان که گنس ترند پولدار ترند!
- * از دور دل میبره از نزدیک اسکن رو!
- * برای همه ننهس برای من مادرزن!
- * به شوروی گفتند شاهدت گیه؟ گفت ببرک جونم!
- * بعد یه عمر گدائی حالا شبه اوناسیس شده!
- * وقتی ما ما دو تا شد خرج بابای بچه دوبله میشه!
- * اسرائیل از فلسطین خوشش نمیداد تو تل آویو سبز میشه!
- * مرغ همسایه شتر مرغه!
- * بایه حقوق نمیشه دو تا هندو! نه خرید!
- * به بدهکار که رو بدی سفتهش واخواست میشه!
- * تو هفت آسمان به آواکس پرنده نداره!
- * سیب گلاب هم خودشو قاطی سیب زمینی کرده!

ح - فرهادیان

- * حسنی به مکتب نمیرفت باباش گفت به جهنم که نمیری!
- * موش تو سوراخ نمیرفت چون توی سوراخ مرگ موش ریخته بودند!
- * فکر نون کن که با خربزه بخوری!
- * به شتر مرغ گفتند بپر پرید گفتند بار ببر بار برد!
- * ماهی رو هر وقت از آب بگیری گرفتی!

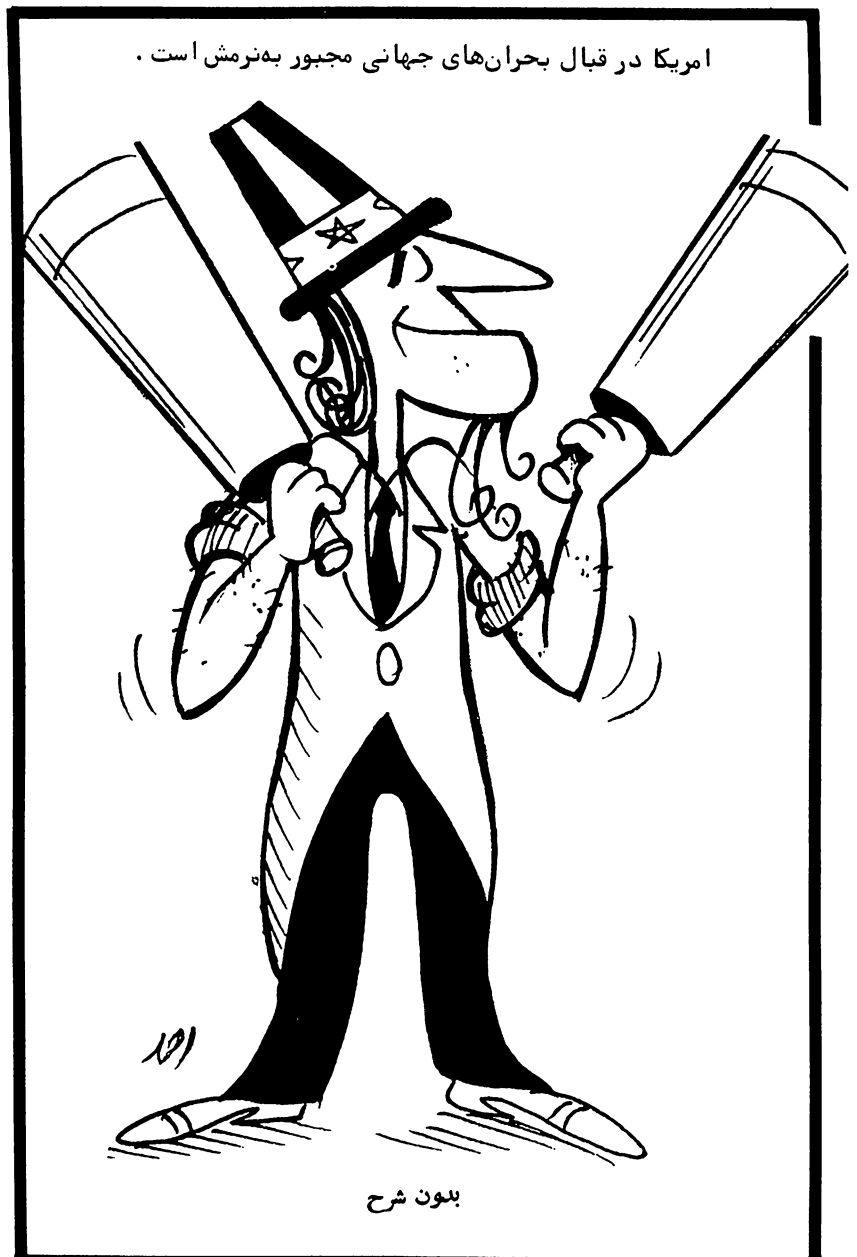
بهمین ترابی



علت!



- اولی - گجا بودی؟
- دومی - رفته بودم شکار تاکسی!
- اولی - چی میگی ، مگه تاکسی رو هم شکار میکنن؟
- دومی - پس چی ، از شکار نهنگ مشکل تره .
- اولی - شکار کردی؟
- دومی - بعله ...
- اولی - با چی؟
- دومی - با یک اسکناس صدی!



بدون شرح



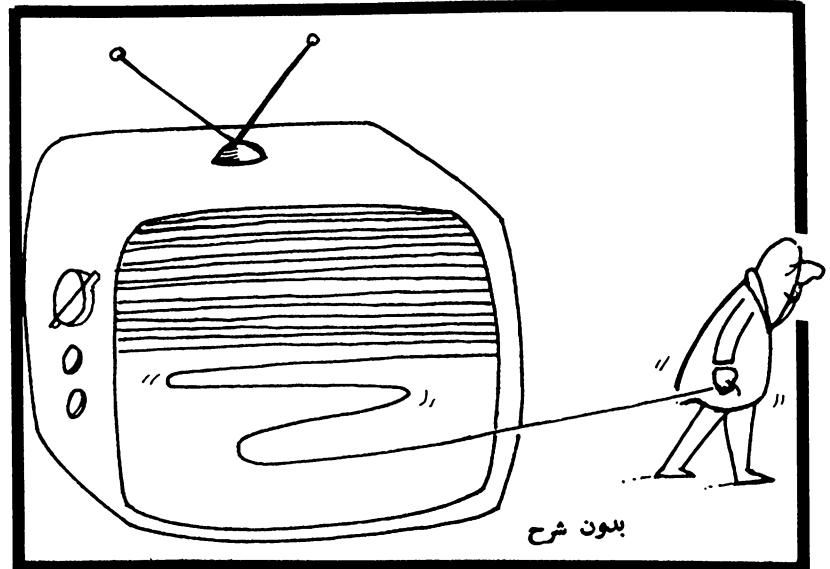
آیا نمیری تحویل میشود؟!

در خبرها خواندم که رهبران جدید سودان طبق طرحی از هیئت وزیران خواستماند که آیا درخواست استرداد نمیری را از مصر بکنند یا نکنند! و هیئت وزیران هنوز نتوانسته روی این طرح تصمیم بگیرد، که آیا نمیری را از مصر بگیرند یا نگیرند!

مفسر سیاسی مجله فکاهیون عقیده دارد که ممکن است در آینده‌های نه چندان دور بجای یک انتخابات آزاد یک فراندوم در سودان برپا شود که مردم به پای صندوق رای بروند و بگویند نمیری گرفته شود یا نگرفته شود!

آنوقت اگر در فراندوم اکثریت رای دادند که نمیری از مصر گرفته شود! باید یک چنین فراندومی نیز در مصر برپا شود و مردم به پای صندوق‌های رای بروند و رای بدهند که نمیری تحویل شود یا نشود! آنوقت اگر طبق این فراندوم فرمایشی مردم مصر رای دادند که نمیری تحویل نشود! روابط مصر و سودان باید تیره شود! و چون ارباب هر دو نمی‌خواهد که روابط این دو کشور تیره شود، ترتیبی میدهد که فراندومی برگزار نشود! دست آخر اگر دید رهبران جدید سودان زیر فشار افکار عمومی و مردمشان اصرار دارند که نمیری را بگیرند! ناگهان نمیری هنگام آب‌تنی در نزدیکی‌های اسوان با طغیان نیل راهی سودان میشود، و روز بعد اعلام میکنند بخاطر یک بی‌احتیاطی رود نیل نمیری را با خود به سودان برد! و به این ترتیب هم خیال ارباب راحت‌میشه، هم خیال مبارک و هم خیال سوارالذهب!

"قاسم خان"



بدون شرح

خوش خواب!

شخصی خواب دید که در یکی از رستوران‌های بین‌راه غذا می‌خورد، صبح که بیدار شد او را به علت مسمومیت غذایی به بیمارستان بردند.

*

در یکی از استادیوم‌های ورزشی هنگامیکه یکی از بازیکنان توپ را برای شوت کاشت، توپ کاشته شده بلافاصله سبز شد.

سیروس

«فرزندان يك بیمار کارکنان بیمارستان را چاقو زدند.»



بدون شرح

ما مور سرشماری - خانمتان چند سال داره؟
شوهر - اونواز خودش بپرسید چون از موقعی که به ما مور سرشماری سال ۱۳۳۵ سن حقیقی او را گفتم تا حالا با من قهره!

*

"گله از شرکت واحد"

دارم ز بنز واحد بنده گله فراوان
زیرا کند معطل ما را به هر خیابان
گردن ز بس کشیدم در انتظار ماشین
گردیده‌ام من اکنون گردن دراز دوران
ماتم‌زیس به صف‌ها هر صبح و ظهر و هر شب
در زیر پا علف‌ها گردد همی نمایان
از ره رسد چو ماشین گردم سوار واحد
بعد از یکی دو ساعت بی‌وقفه و شتابان
جائی دگر نباشد بهر نفس کشیدن
از بس چپیده در آن از مردوزن هزاران
زیر فشار بی حد له می‌شود تن و پا
کوبیده میشود تن آزرده میشود جان
تا میرسم به مقصد زار و ملل و خسته
از خستگی شوم من افسرده و پریشان
بیرون دمد ز آگروز دود سیاه و آبی
آلوده کرده دودش آب و هوای تهران
در می‌رود ز پاشش گردیده چون قراضه
باشد ز عهد بوق و باشد ز عهد ساسان
کی میشود خدایا راحت شده از این غم
این ساکنین تهران در سرزمین ایران
س - اسدی بچه توپسراگان



علت سفرهای

شاه حسین به بغداد

- آگه گفتی چرا شاه حسین
- دائما "یا با صدام تلفنی تماس میگیره
- یا مثل خاله رورو مرتبا " میاد بغداد
- و میره اردن؟
- لابد با صدام دوسته
- نه
- لابد دلش برای صدام

میسوزه

- نه
- لابد ارباب بهش میگه برو
- ببین چه خبره
- نه
- لابد میخواد خودی نشون
- بده
- نه
- پس علتش چیه؟
- یه خورده فکر کن!
- آهان فهمیدم
- چیه
- میخواد با این کارش
- دشمنیشو به سوریه نشون بده!
- نه
- لابد میخواد ببینه صدام
- چطوری سقوط میکنه
- نه
- منکه دیگه خسته شدم خودت
- بگو
- یه خورده دیگه فکر کن متوجه

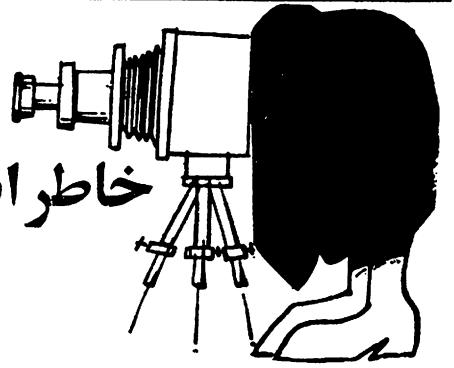
میشی!

- فکرم بجاشی قد نمیده!
- یه راهنمائییت میکنم
- بکن
- میخواد از صدام چیز یاد
- بگیره!
- فرار کردنو؟
- نه
- عقب نشینی کردنو؟
- نه
- اعدام کردنو؟
- نه
- پس چی چی رو میخواد یاد
- بگیره؟
- خنگ خدا، میخواد یاد
- بگیره که چطوری بتونه در آن واحد
- هم نوکر امریکا باشه هم نوکر شوروی
- و هم فرانسه هم انگلیس! آخه طفلکی
- خودش فقط نوکر امریکا و انگلیسه!
- "بچه دهات"

تبعیض!

- در پسر بچه در حیاط مدرسه
- مشغول دعوا بودند که آقای ناظم
- سر رسید و آنها را از هم جدا کرد
- و گفت:
- چون دعوا کرده اید هر
- کدام از شما باید پانصد بار اسم
- خودتان را به عنوان جریمه
- بنویسید.
- در این موقع یکی از آندو
- اعتراض کرد و گفت:
- آقا شما چرا تبعیض قائل
- می شوید؟
- ناظم با حیرت گفت:
- من که گفتم هر دو به یک
- اندازه بنویسید دیگر چه تبعیضی؟
- پسر بچه گفت:
- آخر اسم من «میرزا محمد
- تقی احمدزاده فرد مقدم» است در
- حالیکه اسم او «حسن راد»
- می باشد بنابراین او خیلی کمتر
- از من جریمه می نویسد.





پاورقی جدید خاطرات یک هنرپیشه سینما!

خلاصه شماره گذشته

در شماره گذشته تا اونجا خواندیم که من به پیشنهاد کدخدای ازده به شهر اومدم تا هنرپیشه سینما بشوم، تقی سیگاری منو به ابرام خان که گویا کارگردان فیلم بود معرفی کرد و اونا هم بمن نقش یک دزد را دادند که وارد خونه‌ای شوم و جواهر بدزد، جواهرات را دزدیدم از دیوار خونه اومدم پائین و بسرعت به طرف سر خیابان که یک تاکسی منتظر بود دویدم جواهراتو به راننده تاکسی تحویل دادم، اونم منو با تهدید از ماشین

قسمت سوم

بنده در آن لحظه دیگه حرفی نزد و طبق دستور ایوب خان به تمیز کردن دوربین فیلم برداری مشغول شدم تا ببینم بالا خره گارم به کجا میرسه! پیش خودم فکر میکردم شاید اینا میخوان منو آزمون کنن! و بعد به این فکر فرو میرفتم که ای دل غافل من باید این دوربین را پاک کنم اونوقت عده‌ای دیگر جلوی آن ثروتمند بشوند و هی به یکدیگر استعداد هایشان را نشان بدهند!

بخودم گفتم، حسنعلی این بود آن آینده‌ای که به هوای آن گوسفندان را توی روستا ول کردی و عازم شهر شدی؟ دست نجات درد نکند با این هنرپیشه شدنت! همین طوری توی این افکار بودم که ناگهان معاون استودیو مثل برق به

انداخت بیرون و بالا خره معلوم شد که ما چرا کلک بوده و بیطور تا خود آگاه منو وادار به دزدی کردن لذارفتم سراغ تقی سیگاری و با تهدید پولی که بهش داده بودم گرفتم اونم قول شرف داد که منو به ایوب خان که واقعا "تو کار فیلمه معرفی کنه و بهم گفت که هر چی ایوب خان گفت بگم چشم، ایوب خان منو به عنوان مستخدم استودیو استخدام کرد منم که در حال و هوای هنرپیشگی بودم گفتم چشم! و حالا بقیه قضایا...

طرفم آمد و گفت: زود باش حسنعلی باید بری فیلم برداری! دست و پایم را گم کردم و گفتم من باید بروم فیلم برداری؟ گفت: آره یک گروه دارن میرن خارج شهر من پارتی بازی کردم که توهم باهاشون بری! گفتم - واسه من چه نقشی گذاشتین؟

گفت - نقش کارگر صحنه! جیغی کشیدم و از خوشحالی پایم را به زمین کوبیدم و گفتم - نقش خوبی!

گفت - جان من کارگر صحنه، یعنی اینکه پشت صحنه باید کار کنی نه توی صحنه! کارت اینه که باید وسایل فیلم برداری رو کول بگیری و ببری جایی که هنرپیشه‌ها میخوان بازی کنن!

فیلم شروع شد، هنرپیشه بدجنس یقه هنرپیشه خوشجنس را گرفته بود داشت اونو خفه میکرد، آقای کارگران گفت: بیشتر فشار بده! هنرپیشه بدجنس گفت - بیشتر از این زورم نمیرسه! کارگران گفت - تو که زورت بیشتر از این حرفها بود!

من پریدم وسط و گفتم آقای کارگران من زورم از جفت اونا بیشتره، کارگران گفت: خفه شو! و من خفه شدم، و باز هم فهمیدم که در سینما یک چیزهایی وجود دارد که با اینکه وجود دارد ولی کسی نباید بگوید وجود دارد و اگر بگوید کارگردان به او میگوید خفه شو!

بالا خره تصمیم گرفتم آنقدر صبر کنم تا کارگردان بی به استعداد من بیره و یه نقش نون و آبدار برام دست و پا کنه چند روزی توی بیابونا

فیلم برداری میکردیم و کارگران کم کم داشت از من خوشش میآمد و درباره چند تا نقش مهم با من صحبت کرد و گفت دنبال یه نقش جالب برات هستم! منم از وعده‌های او کیفور شده بودم و حسابی دوربین‌ها رو تمیز میکردم! یه روز هنگامیکه جماعت مشغول فیلم برداری بودند و من پشت دوربین در انتظار هنرپیشه شدن ثانیه‌شماری میکردم ناگهان واقعه عجیبی اتفاق افتاد!

*

درست در نیم پلان سوم یک فیلم بودیم که ناگهان از گرد راه مردی ظاهر شد و اومد جلوی فیلم برداری رو گرفت و فریاد زد من با حسنعلی کار دارم! من رفتم جلو چشمتان روز بعد نبینه طرف همان ابرام خان معروف بود که یکبار مرا با حقه و نیرنگ وادار کرد از دیوار

مردم بالا بروم! جواهرات صاحب خانه را بدزد! ابرام خان بادیدن من فریاد زد: بی همه کس جواهرات را بلند کردی وزدی بچاک! فکر کردی میتونی سر ما شیره بمالی! به ابرام خان گفتم - جون شما نباشه بمرگ خودم من جواهرات را دادم به اون راننده تاکسی که همراه گروه بود!

ابرام یقه‌امو گرفت و گفت: آره تو گفتی و منم باور کردم یا الله جواهراتو رد کن بیاد! چون دیگه کفرم داره در میاد! با خودم گفتم حالا این آقای کارگردان درباره من چه خیالاتی میکنه، داشت اشکم در میآمد، به ابرام خان گفتم به هر کسی که تو اعتقاد داری من جواهراتو دادم به راننده تاکسی ابرام زیر بار نمیرفت! بالا خره یه سوت کشید چند تا از نوچه‌هاش اومدن دست و پای منو به اتفاق آقای کارگردان گرفتن انداختن توی یک ماشین و به طرف مقصد نامعلومی حرکت کردند...

در بین راه به ابرام خان گفتم: حالا می‌خواهید با من چکار کنید؟ ابرام گفت - اگر جواهراتو بدی آزادتون میکنیم والا در این وقت آقای کارگردان گفت: من اینجا بی تقصیرم! ابرام گفت - تو به یک دزد حرفه‌ای کار دادی باز بی تقصیری کارگردان گفت - من حاضرم به جای اون جواهرات چند تا نقش دست اول توی فیلم بهت بدم!

ابرام گفت - فیلم بی فیلم فقط جواهرات و بعد گفت یه هفته به حسنعلی فرصت میدم که بره جواهراتو بیاره و شمارو پیش خودمون نگه میداریم اگه آورد که آزادی در غیر این صورت خونت پای حسنعلیه! کارگردان افتاد به التماس



بعضی از گداها بزور از عابرین پول میگیرند



عابر - سرکارجون دستم بدامنت بیامنو از سرکوچه ردکن

" نیازمندی‌ها "

چون به علت فرار از دست پاسبانی که در تعقیب من است در حال دویدن میباشم از کلیه همشهریان محترم خواهشمندم جلوی بنده را نگیرند تا با خیال راحت بتوانم از چنگ قانون فرار کنم ...

*

یک عدد خودکار آبی بنده در صف واحد گم شده است از یابنده تقاضا می شود آن را روی یک ورق کاغذ امتحان بکند اگر نوشت بیندازد دور اما اگر نوشت برای خودش بردارد که به زحمت بر - گرداندنش نمی ارزد ...

*

سی چهل نفر آدم بیکار که بتوانند از صبح تا غروب توی صف قند و شکر و تایید و روغن بمانند با حقوق مکفی استخدام می شوند ...

*

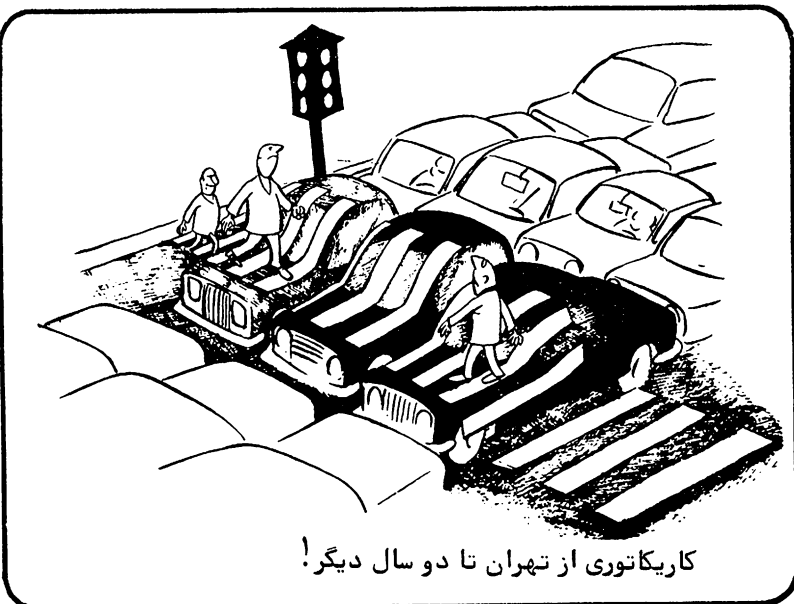
بام خانه شما نباید چکه کند چون امروز هوا آفتابی است ...

*

" بچه شمال "

پول!

همیشه کسانی که بیشتر از همه احتیاج به پول دارند کمتر از همه موفق به بدست آوردن آن می شوند!



کاریکاتوری از تهران تا دو سال دیگر!

بده تا آقای کارگردان آزاد بشه .
گفتم - ولی من جواهراتی ندارم ! و تمام جریان تقی سیگاری وغیره روز اول برایش تعریف کردم !
ایوب خان گفت - بهترین راهش اینه که بریم جریا نویسه ما مورین اطلاع بدیم !
گفتم - ولی ممکنه منو توقیف کنند
گفت - تو که کاری نکردی
گفتم - بهر حال منم شریک دزدی اونا بودم !
گفت - پس یه فکر دیگه باید کرد تا مسئله بی گناهی تو مسلم بشه !!
گفتم - من یه نقشه ای دارم !
گفت - زودتر بگو که چون آقای کارگردان در خطره !
ادامه دارد .

گفت - تورو خدا این کارو نکن من ده تا فیلم ناتمام دارم تکلیف اونا چی میشه ؟
ابرام گفت - تکلیف اونا رو حسنعلی باید روشن کنه ! من چاره ای نداشتم چون چون خودم و کارگردان در خطر بود ناچار قبول کردم ابرام زد رو ترمز منو پیاده کرد و گفت - اگه فکر فرار بسرت بزنه بالا خره گیرت میارم و حسابتو میبرسم ، حالا بزن بچاک و یک هفته دیگه با جواهرات پیا همونجا که روز اول اومدی !
با دمغی از ماشین پیاده شدم و یگراست اومد سراغ ایوب خان مدیتر استود یوووما جرا رو برایش تعریف کردم ! و گفتم حالا باید چکار کنم ؟
گفت - برو جواهراتو پس



عصر رادیو تلویزیون

این پسر جوان تمام وقتش را به گوش دادن به رادیو و دیدن تلویزیون صرف میکرد بطوریکه پدرش از کار اوسخت ناراحت بود باینجهت یکروز با او گفت:

- پسر من تو باید زندگی را جدی تر از اینها تلقی کنی من اصلا نمیدانم توهیچ صدای وجدان خود گوش داده ای؟

پسر بشنیدن این حرف بسرعت پرسید:

- پدرجان این برنامه که گفتی روی چه موجی پخش میشود؟

تنور داغ

آقای سخاوت زاده و آقای دست و دل باز یان دوستانی بودند که بخصوص علاقه مفرط شان به جمع آوری مال دنیا و قناعت بیش اندازشان نقطه مشترکشان بود. این دو دوست یک روز بعد از مدتی همدیگر را دیدند. سخاوت زاده رنگ و رویش پریده بود. دست و دل باز یان بهش گفت:

- مٹ اینکه حال نداری، آره؟

- آره برادر، زخم معده شدیددی گرفتم که دکتر گفته تا دوماه نباید جز نون سوخته و آب خالی چیزی بخورم!

دست و دل باز یان کمی به فکر فرو رفت و بعد گفت:

- خیلی بد شد، خدا شفقت بده... راستی مایه شام به تو بدهکاریم فردا شب پاشو بیا خونه ما.....

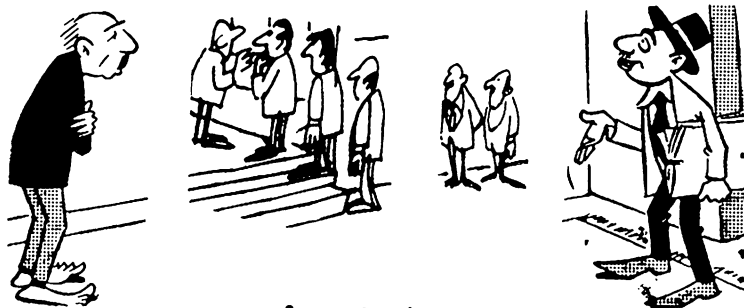


پول و احساسات

چرچیل دوستی داشت که تا کسی گرفتاری مالی پیدا میکرد به کمک او میشتافت و قروض او را میداد روزی چرچیل به او گفت: - با این وضع که تو رفتار میکنی چیزی نخواهد گذشت که سرانجام بی پول و بینوا خواهی شد. مرد جواب داد:

- در آن صورت به نزد کسانی که بایشان کمک کرده ام خواهم رفت و از آنها کمک خواهم خواست، چرچیل در جواب گفت:

- زیاد روی آنها حساب نکن چون همه چکه ائمی کسه بحساب عواطف و احساسات صادر میشود بی محل از آب درمیآید!



توت فرنگی!

عیال و بچهها بدجوری شده بودن خوره حقوق بنده. انگار نوه اوناسیس و یا کارتل های نفتی تشریف داشتن! هر روز و یار توت فرنگی کیلوئی صد و پنجاه چوق میفرمودند! مونده بودم که چه خاکی به سر صدام بریزم! و چه جوری زیرش در رم و به نفس نصفه نیمه جاق کنم! با حقوق نیمه جان خودم و با خرید چهار کیلو توت فرنگی در مدتی کمتر از یکماه باز هم چشاشون بدست من گنجشک روزی بود و مرتباً نق میزدن، انگار توت فرنگی هم بدهکاری که فراوان باشه! با خودم گفتم بر پدر هر چه فرنگیه لعنت! حتی توت شون هم وبال گردن ما شده!

دوست نخاله و ناتوت تراز خودم وقتی چهره ابرآلود و آبشار مژه هایم را دید. قیافه ام را گذاشت زیر میکروسکوپ نگاهش و پرسید - چته؟ نکنه کشتنی نفت کشت غرق شده؟! وقتی تراژدی توت فرنگی رو برایش دکلمه! کردم خنده جانانه ای زیب دهانش را باز کرد و گفت چی میدی کاری کنم که دیگه بچه هایت ازت توت فرنگی نخوان؟ بالبخند محزون! گفتم یک کیلو توت فرنگی! دستش را جلو کشید و گفت بزن قدش!

گوشی تلفن را برداشت و با دوست دکترش بطریقه هیچکس نفهمه صحبت کرد و بعد مثل سیا و موساد نقه اش با اجرا گذاشت و دستور داد شب که رفتی خونه یک کیلو توت فرنگی با خودت ببر وقتی چند تا نیش رو رفتی بالا خودتو بزن بدل درد و برو پیش فلان دکتر و خودتو ترتیب بقیه کارها رو میده.

نقشه دوست کلکم مو بمو پیاده شد. دکتر در حضور بچه ها و عیالات متحده پرسید چی خوردی که اینجوری شدی؟ در حالیکه از دل درد تقلیبی بخود می بیچیدم گفتم توت فرنگی، آقای دکتر چنان قیافه ای ساخت که نزدیک بود خودم هم باورم بشه!

با تشدد و قیافه خاص دکترها گفت چی؟ توت فرنگی؟ جدا! که عجب دل و جرعتی داری! مگه نشنیدی که اخیراً ثابت شده که بعضی از سرطانها و پیری زودرس از توت فرنگیه؟ و چنان ته دل عیال را خالی کرد که بی اراده از جایش نیم خیز شد و گفت وا... خاک عالم... کور شم که اگه دیگه لب به توت فرنگی بزنم و جناب دکتر تجویز کرد که به جای توت فرنگی توت سفید میل کنیم که جیگر جلا میده و عقل روزیاد میکنه!

و فردا صبح پیروز مندانه یک کیلو توت فرنگی اجرت طرح و برنامه ریزی دوستم رو با اداره بردم و در یک فرصت مقتضی من و دوستم و مستخدم اداره توت فرنگیها رو رفتیم بالا!

ح - فرهادیان

شاه حسن به صحرا رفت کیهان



بدون شرح!



"خارجی‌ها از لبنان خارج می‌شوند"



لحد به جمیل - پاشوما هم بزنیم به چاک!

شد هوا گرم و فصل دریا شد

آب دریا علاج گرما شد

هر که ماشین به زیر پایش بود

زود بهر سفر مهیا شد

از برای مخارج دریـا

توی هر خانه جنگ و دعوا شد

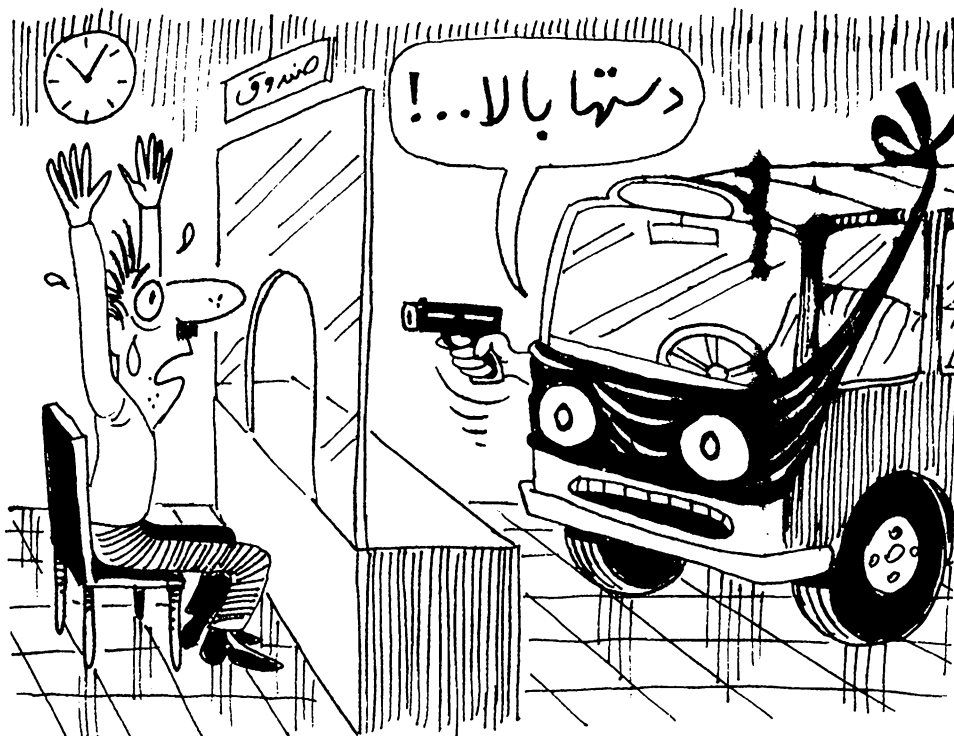
(متلک)

اولی - سیگار داری؟

دومی - کبریت دارم بدم

خدمتتون!

اتوبوس به بانگ زد اطلاعات



پرمدا

آقای پرمدا کنار رودخانه نشسته و مشغول ماهیگیری بود که ناگهان پسر هفت ساله‌اش سر تا پا خیس بسراغ او آمد. از بچه‌اش پرسید: کجا بودی که اینطور خیس شدی؟ پسر بچه جواب داد: من توی رودخانه افتادم و اگر آن آقا نجاتم نمی‌داد آب مرا میبرد. پرمدا نگاه کرد و دید در آن نزدیکی مردی در حال عبور است پیش رفت و گفت: آقا... آقا... آنمرد جواب داد: چیز مهمی نبود... اهمیتی نداره... پرمدا راهش را سد کرد و گفت: چطور اهمیت نداره؟ بچه من کلاه سرش بود... بگو ببینم کلاهش را چه کردی؟! شیراز - امیرعباس کشفی

دلیل قانع کننده

امیر هوشنگ خان، شغل پدرش مؤدب علی خان را در پیش گرفت و دکتر شد. مطب شیک و پیکي هم باز کرد و تابلوی براق و قشنگی هم زد که در جلب مریض بی تاثیر نبود. هنوز ده پانزده روزی از افتتاح مطب نگذشته بود که امیر هوشنگ خان با خوشحالی آمد پیش پدر پیرش و مزده داد که: بابا، به کار جالبی کردم که لازمه شما حتماً خبر داشته باشین. مریضی به اسم حمدالله خان که پاهتون هست.

پزشک پیر سری تکان داد و گفت: - یادمه پسر، چطور ممکنه مریضی رو که پونزده ساله معالجهش میکنم یادم نباشه. - خوب، پس بدونین که این مریض پونزده ساله رو من سریه هفته بایه نسخه خوبش کردم! پیر دکتر متفکرانه سر برداشت و آرام جواب داد: - بسیار کار خوبی کردی، پسر، حق شناسی بجا آوردی. چون اون بود که همه این مدت خرج تحصیل تورو تأمین میکرد.



مشکلات صنف عکاسان بررسی شد



— مشکلتون چیه؟

— هر چی میگیرم لطفاً لبخند بزنید، نمی‌زنند

حکم طبیب

مریض پیش از خدا حافظی از
 دکتر پرسید:
 — آقای دکتر کَشک بادمجون
 می‌تونم بخورم؟ من کَشک و بادمجون
 خیلی دوست دارم.
 — ابادا! ابادا! لب نزنین.
 مریض آه سردی کشید و نومیدانه
 پرسید:
 — ماست و کدو چی، اونم
 همیشه بخورم؟
 — چرا، ماست و کدو ایرادی
 نداره، بخورین.
 وقتی مریض از دررفت بیرون
 دکتر به دستیارش گفت:
 — طفلکی دلم برایش خیلی
 سوخت. اگه اول ماست و کدو رو
 پرسیده بود، میتونست کَشک بادمجون
 بخوره!
 شیراز — امیرعباس کشفی



"سوال عجیب و غریب"

توی اداره بودم که تلفن زنگ
 زد. الوآقا خواستم بی‌رسم (صدام)
 مگه چه گناهی کرده که انقده بهش
 فحش میدین و بدوبیرا می‌گن. خب
 می‌فرمائین اگه فحش و بد و بیراه
 ندیم جیکارش کنیم.
 هیچی هرچه زودتر پیداش
 کنین تا ما دارش بزنیم.
 (بچه یزد)

فرهنگ

- جنگ سرد = جنگ قرن پلاستیک!
- تیرگمان = آرپی جی هفت عهد بوق!
- موساد = بدل سیا!
- دست انداز = پارازیت خیابان!
- جواز دفن = ورقه خاتمه خدمت
عمر!
- عینک = چشم تقلبی!
- جیب بر = خوره جیب!
- زن = چراغ خونه!
- متلاک = استارت دعوا!
- سریش = چسب اسکاچ عهد بوق!
- اتوبوس واحد = فشار قبر این دنیا!
- موساد = سیای ترازیستوری!
- پیپ = چیق فرنگی!
- طلاق = گودتای از دواج!
- جوک = قلقلک گفتنی!
- جراح = چاقوکش حرفه‌ای!
- سوت = سازد دهنی!
- موکت = فرش قرن پلاستیک!
- جیب = دست انداز لباس!

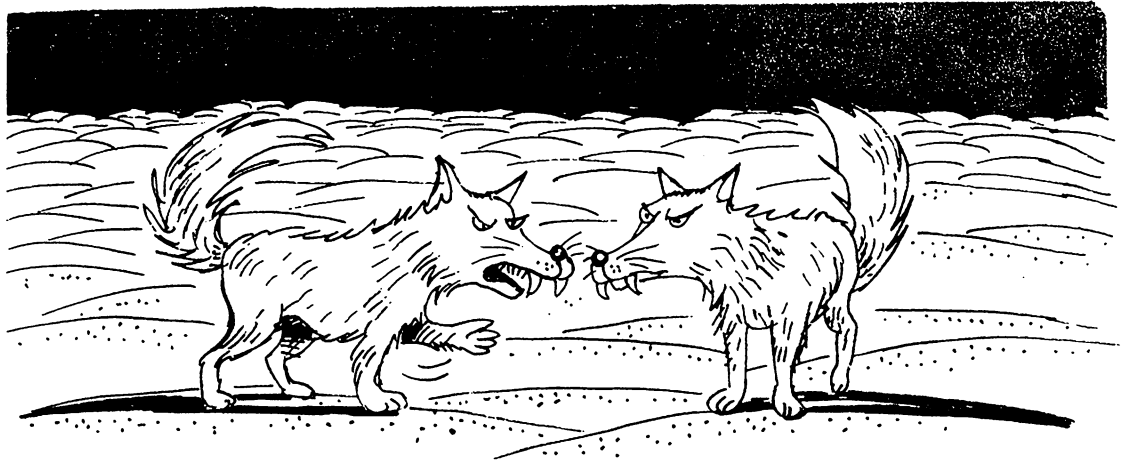
"ف"



مکالمه

معلم — پاستوریزه چرا معروفه؟
 شاگرد — برای اینکه همیشه توی تور پاس می‌ده.
 *
 معلم — نظامی گنجوی چرا معروفه؟
 شاگرد — بگری اینکه از مال دنیا لااقل یک گنجه داشته.
 *

شاه حسن به صحرا رفت



گرگ به دوستش — بیا فرار کنیم دیگه اینجا جای ما نیست!



— بچه‌ها بینم چیکار میکنین‌ها ، امشب برنامه تلویزیون رنگیه باید خوب هم‌دیگه رو خونین و مالین کنین !

حرف حساب



دیروز و امروز و فردا

گفت - دراک استور یعنی چه؟
گفتم - دراک استور نوعی داروخانه است .
گفت - خوب آگه این دراک استور یا بقول تو داروخانه هیچ کدام از داروهای را که آقای دکتر نوشته نداشت چی؟
گفت - خوب در این صورت لایذ داروهای مشابه رامیدهند؟
گفتم - خوب آمدم و داروهای مشابه را هم نداشت ، آنوقت چی؟
گفت - آنوقت دیگه دراک استور نیست بلکه درک استوره .

* یادم میاد انوقتها که گل گاوزبون خیلی ارزان و چای نسبتاً گران بود خیلی‌ها میگفتند .
عجب چائی بیمزه‌ایه "طعم گل گاو زبون میده ."
و حال که به همت و تبلیغات چاخانیست‌های دکتر علفی و گیاه درمانی گل گاوزبون بی‌زبون به مرز کیلوئی پانصد تومن رسید خواهید دید که در آتیه خیلی نزدیک خواهند گفت .

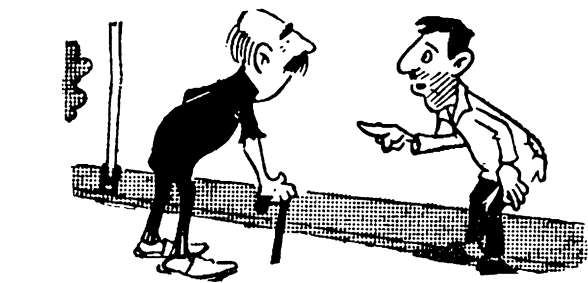
چه گل گاوزبون بیمزه‌ای ، طعم چائی میده !

ج-ف - نخاله

کردار نیک ، پندار نیک ، رفتار نیک
کردار نیک عبارت است از اینکه وقتی به‌مغازه میوه‌فروشی مراجعه کردی اصلاً و ابداً راجع به قیمت میوه‌ها چانه نزنی .

پندار نیک عبارت است از اینکه هیچوقت به میوه‌های گرانی مثل توت فرنگی و گیلای و زردآلو فکر نکنی .

و رفتار نیک عبارت است از این که وقتی میوه‌فروش میوه‌های خراب را از دم توی پاکت ریخت اصلاً و ابداً صدایت درنیاید .



گفت - شنیدی که شخصی به روزنامه شکایت کرده بود که هیات ۷ نفره به ما زمین داد اما مالک آنرا از دستمان گرفت .
گفتم - اینکه شکایت نداره ، خوب دولت هم به ما حقوق میده اما کاسبها آنرا از دستمان میگیرند !

*

گفت - شنیدی که یک سیاستمدار با سابقه سفیر امریکا در عراق شد .
گفتم - خوب ، دیگه جمع سابقه‌دارها تکمیل شد !

*

گفت - شنیدی که خروج نشریات داخلی عراق به خارج از این کشور ممنوع شد؟
گفتم - آره ، تو هم شنیدی که ورود نشریات خارجی به داخل عراق ممنوع شد؟
گفت - آره .

گفتم - خوب ، این به اون در .

*

گفت - شنیدی که مقامات عراق در اسپانیا نگران هستند؟
گفتم - خوب ، معلومه دیگه فصل گاو بازی در اسپانیا نزدیکه !

*

گفت - شنیدی امریکا موشک‌های سام - ۷ و مسلسل ساخت مصر در اختیار ضد انقلابیون نیکاراگوئه قرار داده است؟
گفتم - خوب به این میگن فعالیت برای صلح !

*

گفت - شنیدی که کارگران یزد ۵۶ کیلومتر دویدند؟
گفتم - آره ، اما ننوشته بودند که دنبال چی دویدند ، دنبال نون یا دنبال گوشت و مرغ !

س - م - انصاری



«در توزیع دارو دگرگونی ایجاد میشود.»

یکی شب ، یکی صبح ، یکی ظهر ، یکی ظهر !

- یکی صبح ، یکی ظهر ، یکی شب -



امریکا در لبنان تخم نفاق می پاشد ..



پرز - تو بهاش ما درو می کنیم!



لباس شناسی

دنیا دارد روز بروز پیشرفت میکند . در زمانهای قدیم مردم شبها دور آتش جمع می شدند و از روشنی و گرمای آن بهره می بردند آنها اگر چه زرتنگی میکردند و پول برق و نفت را نمی دادند اما آتششان به زودی خاموش می شد و تاریکی و سرما جای آن را میگرفت . از وقتی که ادیسون برق را اختراع کرد همه چیز عوض شد کم کم چراغ های پیه سوز و نفتی جای شان را به لامپ دادند و روشنایی همه جا را فرا گرفت امروز برق دنیا را روشن کرده است . حالا چرا بعضی شبها خاموش می شود کاری به آن نداریم . مسئله این است که دنیا پیشرفت کرده و تمامی این پیشرفتهای مدیون علم است . بنده هم بخاطر اینکه از قافله علم عقب نمانم و بتوانم خدمت ناچیزی به عالم بشریت بنمایم نیمچه عقل خودم را بکار انداختم و الان مدتی است که افتاده ام دنبال علم روانشناسی و به دنبال یک سری تحقیقات همه جانبه چیزهایی را یاد گرفته ام که در آینده می تواند مورد استفاده عموم واقع گردد . مثلاً " در مورد روانشناسی لباس پوشیدن تحقیقاتی را که انجام داده ام برایتان تعریف می کنم .

یک روز درصفت چهار نفر را دیدم که باهمدیگر مشغول صحبت بودند یکی از آنها شلوار راه راه و پیراهن چهارخانه پوشیده بود . دیگری کت و شلوار قهوه ای به تن داشت و عینک دودی زده بود . سومی رنگ پیراهنش لیمویی بود و شلوار آلبالویی پوشیده بود و نفر چهارم کت آجری تنش بود . من فوراً "عقلم را بکار انداختم و با توجه به رنگ لباسشان به شخصیت آنها پی بردم ! اولی که شلوار راه راه پوشیده بود مهندس راه بود از پیراهن چهارخانه اش هم معلوم بود که مهندس راه و ساختمان است . دومی که کت و شلوار قهوه ای تنش بود قهوه چینی بود سیگاری هم بود چون عینک دودی داشت . سومی هم میوه فروش بود از پیراهن لیمویی و شلوار آلبالویی اش فهمیدم . نفر چهارم هم بنا بود چون لباسش آجری بود !

"بچه شمال"



"آش"

اولی - شنیدی که رژیم بعث سربازهای آشپزخانه رو به جبهه می فرسته؟
دومی - آره شنیدم ولی اگه من جای اون سربازا بودم بیه آش و واسه صدام می پختم که روش یک وجب روغن داشته باشه!
بچه شمال



فکاهیبون - فطریه تو به کی دادی؟
فهد - به صدام!



فالننامه فکاهیون

در تجارت چه سود خواهیم برد

ای بود و وجود ما همه از کرمت
خواهیم کزین تجارت آگاهشویم

اجناس نقود ما همه از کرمت
ای مایه سود ما همه از کرمت



سال سوم شماره ۴۰

مدیرمسئول - ابوالقاسم صادقی

زیر نظر شورای نویسندگان

امور مالی - محمد حسنی

امور فنی - مسعود ناظمی

حروفچینی - مسعود تاپپ

تلفن ۸۳۸۶۹۰



زینک و فیلم - اینترآژنی پبیر

تلفن ۷۶۹۵۲۴

صحافی - ایران مصور

تلفن ۷۶۸۰۵۸

چاپ - چهر

تلفن ۳۰۲۸۹۰

صفحه‌بندی - نسرین وزیری

آدرس - تهران صندوق پستی

۱۷۴۴۵/۱۶۳

۱- نفس
۲- اسم شما
۳- پالتش
۴- رنگ کتبی

جواب معماها

ت	ا	ن	م	د	ت	ک	س	ی	ز	م	ا	ج	ک	ی	ا	ر	ا				
ا	ا	ا	ب	ی	ا	ن	ک	ی	ی	ج	ز	د	ب	ن	ا	ا	ن				
ر	ت	س	ه	ن	ر	م	ی	ک	د	خ	ت	ج	ت	ص	ا	ا					
ب	ی	ت	ب	ا	ر	ب	ا	ب	ق	م	ر	گ	و	ا	ب	ی					
و	ر	غ	ر	ت	ر	ی	ر	ا	ز	غ	د	د	ت	ا	ب	ج	و				
ا	د	ز	ر	ا	و	ن	ب	ی	ه	ر	ز	ب	ی	ی	ب	ر	ف				
ی	و	ت	ت	ف	ت	د	ا	ن	و	ت	ر	ک	د	ا	ر	ت	ر				
ص	ح	ی	ب	د	ش	و	ا	ب	ی	ا	ج	ک	د	ع	س	ه	و	ش			
م	س	ن	س	ا	س	ا	س	ف	ز	ی	ز	د	ف	ا	م	ی	ت	ت	ر	و	
ر	ی	ک	ا	ر	ر	ب	ن	ج	ا	ت	د	ا	ز	ف	ر	و	د				
ص	ی	ا	ز	م	ا	ب	ا	ا	ح	ب	ا	ب	ک	ر	ز	ک	ک				
ب	ز	ی	ط	ر	ک	ر	و	ت	ر	و	ن	ر	و	ت	ر	و	ن				

دهید تا به حرفی که ابتداء انگشت روی آن گذاشته بودید برسید .
اکنون سی و شش حرف یادداشت کرده‌اید حروف را در یک سطر
کنار هم نوشته و روی حروف به ترتیب شماره بگذارید .
به این طریق م ن ی ک ج ز د ف ا م ی ت ت ر و
تا سی و شش حرف .

سپس حروف فرد را در یک سطر و حروف زوج را در سطر دیگر در
کنار هم بگذارید . حروف را به هم وصل نمائید . یک بیت شعر درست
میشود که جواب سؤال شماست .
توضیح اینکه مصرع اول بیت از حروف فرد و مصرع دوم بیت از
حروف زوج باید تشکیل شود .

مجله فکاهیون که یکی از اهداقتش حفظ سنت‌های قدیمی است
برای اولین بار در تاریخ مطبوعات ایران اقدام به چاپ این نوع جدول
نموده است که هم فال است هم تماشا و هم سرگرمی و هم اینکه حسن
کنجکاو خواننده‌گان عزیز را برمی‌انگیزد که تمام شش
بیت شعری را که درباره موضوعی واحد سروده شده بدست آورد و آن
به این ترتیب است که از اول جدول اقدام به شمارش نماید .

جواب‌ها را به

آدرس تهران صندوق پست ۱۷۴۴۵/۱۶۳ مجله فکاهیون ارسال نمائید .

از مشهورترین ابتکارات شیخ‌بهای در علوم خفیه که متاسفانه تا
به حال آن طور که شاید و باید معرفی و شناخته نشده رساله فالنامه
میباشد .

این فالنامه بصورت جدالی از حروف تنظیم شده و جواب‌ها به
صورت یک بیت شعر استخراج میشود .

هر جدول مربوط به یک موضوع در رابطه با زندگی روزمره
انسان‌هاست فی‌المثل در بالای یک جدول نوشته شده است " نیک یابد
بود مرا این کار " در رابطه با این جدول شخصی که میخواهد کاری انجام
دهد به این جدول مراجعه و باروشی که ذیلاً به عرض میرسد برای خودش
فال میگیرد .

طریقه استخراج جواب‌ها

جدول چاپ شده را پیش روی خود بگذارید نیت کنید و پس از
خواندن سوره حمد شعر بالای جدول را بخوانید و انگشت سبابه را روی
یکی از حروف داخل جدول بگذارید . حرف مورد نظر که در دستان را روی
گذاشته‌اید روی یک ورقه کاغذ بنویسید از این حرف شش حرف بشمارید
و حرف ششم را در کنار حرف اولی یادداشت کنید باز از این حرف که
یادداشت کرده‌اید شش حرف بشمارید و حرف ششم را یادداشت کنید ،
تا به انتهای جدول برسید و دنباله شمارش را از ابتدای جدول ادامه



نکته‌های تابستانی

- * فصلها نیز کلاه‌گزار و کلاه بردارند. زمستان بسر آدم کلاه میگذارند و تابستان کلاه از سر آدم برمیدارد!
- * شنا ورزش عالی و دلچسبی است، بشرط آنکه دسر کوسه‌ها نشوید!
- * تنها گروهی که بیش از همه چشم دیدن تابستان را ندارند بخاری‌سازها هستند!
- * تابستان برای آدم پولدار ویلا و دریا بارمغان میآورد و برای آدم بی پول عرق و گرما!
- * اگر رودخانه‌ها نبودند، دریا از تشنگی میسوخت!
- * تنها کسیکه در تابستان کمتر گرمش میشود نجات غریق است!
- * بقدری از دریا میترسید که همیشه در حضور نجات غریق شنا میکرد!
- * گرمای تابستان با گرمی بازار کولرسازها بستگی مستقیم دارد!
- * برعکس آنچه در مورد اداره هواشناسی می‌گویند، تمام پس‌بینی‌ها و درجات گرمی هوا در روز گذشته صحیح و موی لای درزش نمی‌رود!
- * حتی گرمای تابستان هم نتوانست سرمائی را که از بی‌نفتی در زمستان نوش‌جان کردم از وجودم بزداید.

حجت اله



خجوم



* فرا رسیدن ماه پیر دلالت دارد بر فراوانی گرما، از رو رفتن سرما، سمفونی شبانه پشه‌ها، شروع فصل دریا، بنوا رسیدن هتل‌دارها و پلاژدارها، و لمیدن بر روی ماسه‌ها، شروع فوتبال در گذرها و کوچها، و شکستن شیشه‌ها و بنوا رسیدن شیشه‌برها!

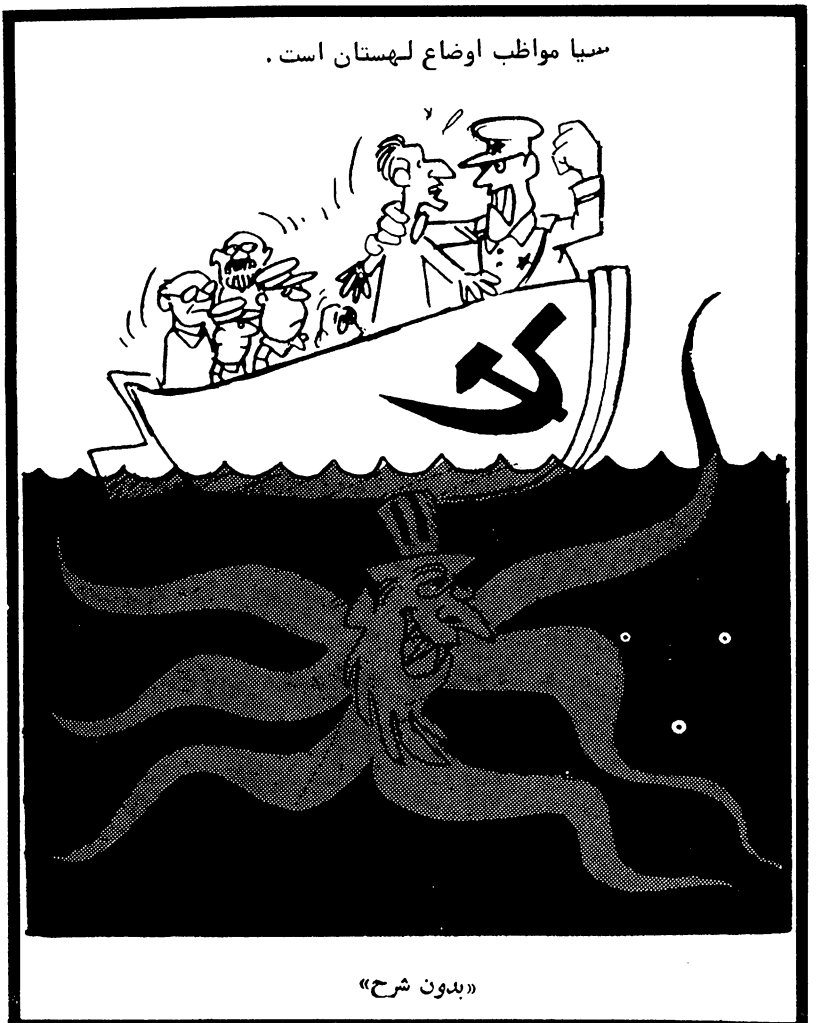
* همچنین خشکیدن آبهای دست‌اندازهای خیابان، بچاپ بچاپ بعضی از کولرسازان، رواج بازار اتومبیل فروشان، شروع خاموشی‌های برق تهران، کم شدن روی صدام و صدامیان، به دست و پا افتادن اسرائیل در لبنان، و فراوانی گرمک و طالبی و بادمجان بقیمت جان!

* و ایضا اوضاع فاراشمیش دنیا حکایت دارد به تنه پته افتادن ببرک موش‌مرده، جنگ‌زرگری شوروی و امریکای درنده، و ادامه مذاکرات خلع سلاح آنان بطریقه تمام خنده، رودبر شدن یک خواننده، در اثر خواندن نوشته‌های بنده^۱ شبه نویسنده!

* و نیز رواج بازار بستنی فروشها، باشیرخشک‌های فرداعلا، خالی شدن جیبها، بوسیله بعضی از کاسبها، شکار تاکسی بقیمت یک لاجل‌لا، دم پختن شدن مسافریں در دم کنی اتوبوسها، عزا گرفتن بعضی از کارمندها، برای سی و یک روزی بودن ماهها!

حجت اله فرهادیان

سیا مواظب اوضاع لهستان است.





از مطبوعات فکاهی جهان

ترجمه پسر دایی نابلئون!



با اینکه سالها از مرگ هیتلر جنایتکار بزرگ آلمان نازی میگذرد، مع ذالک هنوز هم که هنوز است مردم اروپا دست از سرش برنداشته و گاه و بیگاه مضمون‌هایی برایش کوک میکنند. شوخی‌هایی که ذیلاً به نظرتان میرسد از جمله آخرین لطیفه‌های ساخته شده در رابطه با هیتلر میباشد. حال بگذریم از اینکه زمام داران فعلی خودشان هم زیاد دست‌کمی از آن خدانیامرزن دارند!

(پاداش!)

یک روز هیتلر از ارتش آلمان سان میدید. باو گفته شد یکی از سربازان در میدان جنگ ته‌ور و شهادت زیادی از خود بخرج داده و به تنهایی توانسته است سرنوشت ارتش نازی را عوض کند. هیتلر سرباز را احضار کرد و از او خواست هر چه میخواهد درخواست کند تا در اختیارش بگذارند. سرباز گفت:

متشکرم قربان! من فقط یک جفت جوراب میخواهم چون پاهایم از سرما یخ بسته است!

هیتلر با تعجب فریاد کشید: یعنی چه احمق! من به تو پیشنهاد انتخاب پاداش مهمم میکنم! حساب

بانکی! مدیریت کارخانه! زمین گندم‌زار! کاخ‌های باشکوه! آنوقت تو از من فقط یک جفت جوراب میخواهی! سرباز جواب داد: برای اینکه قربان میخواهم شاید افسلاً شانس داشتن یک جفت جوراب را داشته باشم!

(اجبار!)

در اواخر سال ۱۹۴۴ هیتلر احساس کرد بخت و اقبال از ارتش نازی برگشته و خزانه مملکت نیز تقریباً خالی است در عین ناامیدی فرمان داد که یک بانکدار یهودی آلمانی را احضار کنند. وقتی که بانکدار یهودی حاضر شد. هیتلر باو گفت: من از امثال تو متنفرم! ولی حالاً به تو احتیاج دارم! میدانم که در چند نقطه آلمان ثروت هنگفتی

پنهان کرده‌ای اگر قبول کنی که پنج میلیارد مارک بمن قرض بدهی جانت را نجات میدهم! یک هواپیما کرایه میکنم و تو را بانگلستان میفرستم! مرد جواب داد: قبول کردم معامله انجام شد!

هیتلر گفت: بسیار خوب! اکنون رسید این پول را به تو میدهم. - خیر قربان! لازم نیست! رسید نمی‌خواهم!

- چطور! رسید نمی‌خواهی؟ بمن اطمینان میکنی؟!

- البته قربان! چون شما آلمان را پس خواهید داد! فرانسه را پس خواهید داد! ایتالیا را پس خواهید داد بلژیک را پس خواهید داد و اجباراً! پول مرا هم پس خواهید داد!!!

(پلیس مخفی!)

در سال ۱۹۴۵ وقتی که روسها سنگرهای زیرزمینی هیتلر را در برلین تسخیر کردند و به نظر میرسد که عنقریب خود او را هم خواهند گرفت در آخرین لحظات هیتلر کلاهش را بزمین زد. موهای روی پیشانی و سیلش را با دست کند. دماغ مصنوعی‌اش را هم برداشت آنوقت فریاد زد: من دیمیتری اسلاو پلیس مخفی دو صفر پنج روسیه! مامور تخریب رژیم نازی! ماموریت تمام!

(تعبیر اسم!)

هیتلر در برلین اجازه داد کارگر ساده‌ای بحضورش برسد کارگر گفت: قربان استدعا دارم اجازه بفرمائید نام خود را عوض کنم!

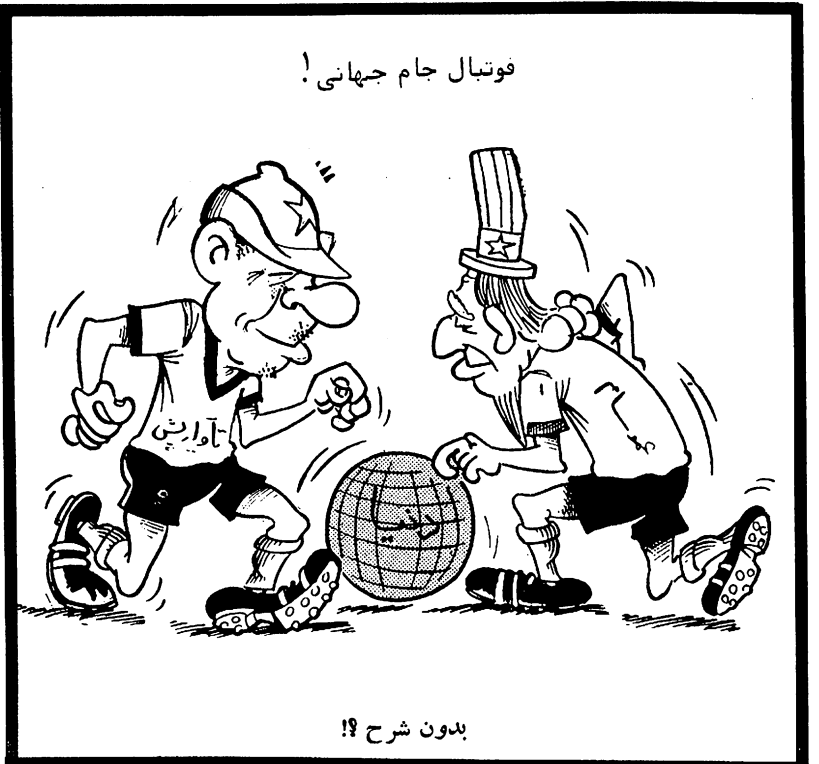
هیتلر پرسید: اسمت چیست؟ - آدولف هانس!

- اوه فهمیدم! میخواهی اجازه بدهم اسمت را آدولف هیتلر بگذاری!!

- خیر قربان! میخواهم اجازه بفرمائید نام کوچک شما را هم از اسم خود بردارم!!



- آقا لطفاً ساعت چنده...؟!
- ده دقیقه مونده بظهر...!!

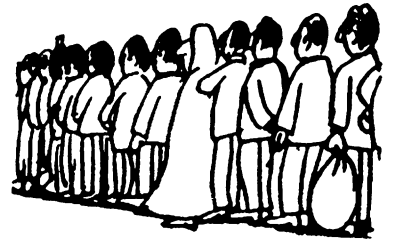


فوتبال جام جهانی!

بدون شرح!؟



مطالب وارده



نخستین نابغه این شماره خانم سا برنیا پورسیدی زرش است که فرموده:
دو دیوانه به هم میرسند:

دیوانه اولی - ببینم پدر منو ندیدی؟

دیوانه دومی - نه

دیوانه اولی - برادر منو ندیدی؟

دیوانه دومی - نه

دیوانه اولی - پدر و برادر منو با هم ندیدی؟

دیوانه دومی - آره دیدم!

فکاهیون - بنده حرفی ندارم که بزنم!

ماعر بعدی برنامه آقای نصرالله جعفری از اصفهان است که اشعار
زیر از تراوشات مغزی مشارالیه می باشد.

چنین گفت رستم به اسفندیار

اگر مردی فردا بیا پا چنار

منم منم رستم زال

فردا میرم دنبال کار!

فکاهیون - خوش اومدی!

تا اومدیم به نفس تازه کنیم آقای حسین مهریزی از سبزوار پایک
بیت شعر من درآوردی نفسمونو برید:

دانی کف دست از چه مو ندارد

زیرا کف دستمو ندارد!

فکاهیون - دانم!

اشعار زیر از تراوشات فکری و مغزی آقای رضا میرزا خانی از شیراز
است.

گرانی آی گرانی آی گرانی

تو یار و یاور محتکرانی

بری جایی که دیگه برنگردی

نبینم دیگر از تو من نشانی!

فکاهیون - برای اینکه خاطر جمع بشی تو هم باهاش برو!

لطیفه زیر را آقای بهزاد قارداش از کنگاور برای ما فرستاده.

اولی - کی پول مارو میدی

دومی - هفته دیگه بیا

اولی - هفته دیگه میدی؟

دومی - بیا تا بهت بگم کی میدم!

فکاهیون - تو هم پاشو بیا تا بهت بگم چطوری باید مطلب بنویسی!

این بیت شعر را هم از آقای علی خورشید از فسا داشته باشید.

الهی هر که باشد مردم آزار

سر او را بزن محکم به دیوار!

فکاهیون - پس مواظب سرت باش!

حمید حکیمی از سیرجان با شعر ارسالیس مارو از جومون سیر کرده!

اگر داری تو عقل و دانش و هول

بگیر هوندا بزن هندل بیروش!

فکاهیون - پس کار تو نیست!

و این هم اثر طبع ناروان فرزاد داودی از اهواز

هر دم از این باغ بری میرسد

میوه گندیده تری میرسد

چنین گفتم رستم به اسفندیار

گزی بدستم با پست سفارشی میرسد

با چنین اشعار دلنشین و زیبا

جایزه خوبی از فکاهیون برابیم میرسد!

فکاهیون - هر چی بخواهی میفرستیم ولی شعر نفرست!

جناب نعمت خان رستمی از ارومیه یک بیت معر فرستاده و از ما

خواهش کرده که حتماً تو این قسمت چاپ کنیم!

چنین گفت رستم به اسفندیار

که من ماست بندم برو شیر بیار!

فکاهیون - کاشکی به تو هم به چیزی میگفت!

آقای ناصر زارعی از شیراز طی نامه ای نوشته اند که سردبیر محترم

چون آقای کرامت الله دهقان یکی از دوستان من است و به مجله شما علاقه

دارد من بعضی اوقات بنام او هم برایتان مطلب میفرستم شما به اسم او

چاپ کنید. و حالا این شما و این هم دو لطیفه از کرامت الله دهقان به

قلم ناصر زارعی!

گفت - تو آثار باستانی را چقدر دوست داری؟

گفتم - بقدر مادر بزرگم!

اولی - بالاخره ناصر از دواج کرده



آمل - آقای سید رضا حسینی:

داستان ارسالی رسید باز هم برای ما مطلب بفرستید منتها سعی کنید مطالب کوتاه باشد.

*

بوشهر - آقای علی سعادت:

شعر ارسالی رسید، سعی کنید شعر و شاعری را بادوبیتی و رباعی شروع نمائید نه قصیده و غزل!

*

ارومیه - آقای علیرضا عبدی:

مطالب ارسالی را به هیئت تحریریه دادیم تا بعد از حک و اصلاح ترتیب چاپش را بدهند.

*

گرمسار - آقای حمیدرضا فلاحتی:

آدرس دقیق خودتان را برایمان بفرستید تا نشریه را برایتان ارسال کنیم.

*

باختران - خانم زهره صفاری:

درباره فالنامه نظر شما کاملا صحیح است چون شش بیت شعر بیشتر استخراج نمی شود.

*

خمام - برادر امیر خسروی:

شعر ارسالی رسید منتها وقت آن گذشته است. انشاء الله باشد برای سال آینده.

*

مشهد - خانم فریبا حسینی سعدی:

اگر با دقت و طبق دستورالعمل مندرج در صفحه فالنامه فال بگیرید صد در صد موفق خواهید شد.

*

تهران - آقای حمید رضا افسری:

ما هم از اینکه خوانندگانی مثل سرکار داریم بسیار خوشحال هستیم و برایتان آرزوی بهروزی میکنیم!

*

در ضمن از آقایان و خانمها

قمرود ابوالفضل مستوی و پری کریمی - دامغان طیبه زارع زاده - ایلام برادر سرباز رحیم افشار - ارومیه نقی امامی - محلات مهدی بهرامی - فلاورجان مهدی کیانی - اصفهان زاهدی - کامیاران محمد رضا مرزانی - همدان فرحناز بشیریه - مرودشت رحیم فیروزی - خرم آباد تنگابن بهنام ابوالقاسمی - همدان علیرضا سهرابی. که برای ما نامه نوشته و با ما همکاری کرده اند سپاسگزاریم.

دومی - آره میدونم

اولی - از کجا میدونی!

دومی - دیروز داشت ظرف میشست!

گویا گرمی هوا در این فصل اثرش را کرده و بعضی از دوستان مارو به ارسال لاطاللات واداشته میگی نه؟ توجه بفرمائید! که آقای امیرعلی پور از فروین چه دسته گلی به آب داده!
یکی رفت توی یه کوچه، دید که کوچه بن بست، لذا عصبانی شد برگشت و از راه دیگه رفت!
فکاهيون - خداوند نجاتت بده!

اشعار روان و سلیس زیر از تراوشان مغزی علیرضارجانی از نصرت آباد هشتپه است.

توبه کردم از یک کار من

و تصمیم گرفتم بسیار من

زمین پس گر بیاد کس نزد من

گر بخواستم بدم دستش ده تومن

ابتداء فکر خود درست جمع کنم

تا دیگه دنبالش نگردم!

فکاهيون - اگه فکرتو جمع میکردی این طوری مطلب نمی نوشتی!

در واپسین دقایق این صفحه آقای الف - جوادی از کرج بایک بیت

شعر سر و کله اش پیدا شد!

"زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم"

به از کسی که بگوید مرتبا "هی جوک!"

فکاهيون - و به از کسی که بگوید این جور شعر!

شما که از بیژن شکوه زاده، اشعار صد تا یه غاز زیاد در این صفحه

خوانده اید این یک بیت هم روش!

ز هجرت ای عزیز جزغاله گشتم

چو گاوی بودم و بزغاله گشتم!

فکاهيون - بسیار خوب!

هفت شهر عشق را عطار گشت، لطیفه نویسی بیمزه تر از احمد

حسن زاده پیدا نکرد که نکرد.

خریدار - یه کفش بده که رنگش قهوه ای سیرباشه

فروشنده - قهوه ای سیر نداریم، قهوه ای گشنه داریم!

فکاهيون - اگه سیر میخوای بیا اینجا تا یه کتک سیر نوش جان کنی!

مطالب بی مزه خود را به آدرس تهران صندوق پستی ۱۶۳/۱۷۴۴۵

ارسال کنید و روی پست بنویسید صفحه شوخی با خوانندگان.





با اعتیاد بشدت مبارزه خواهد شد .



— شرکارتون من تسلیم هشتم ونادشتم نیفتاده پائین دشتگیرم کن !

طلبکار و بدهکار

امیر هوشنگ خان کتاب درشش را بست و از پدرش نقدعلی خان پرسید:

— بابا، بدهکار یعنی چی؟
نقدعلی خان آهی کشید و گفت:
— بدهکار یعنی کسی که پولی از یکی دیگه گرفته و باید بهش پس بده.
امیر هوشنگ خان مختصر فکری کرد و گفت:

— طلبکار یعنی چی؟
سیمی نقدعلی خان گشاده شد و با تبسمی شیطنت آمیز گفت:
— طلبکار یعنی کسی که خیال میکند بدهکار پولش رو پس میده!

دکتر ناقلا

بیمار — آقای دکتر دوائی رو که واسم نوشتین اصلا" اثر نکرد .
دکتر — آخه اوندفعه شما فراموش کردین وزیت بدین ، منم بیه دوائی نوشتم که بازم خدمتتون برسم !
بیمار — حالا میگین جیکارکنم آقای دکتر؟
دکتر — معلومه ، دوتا وزیت لطف میکنین ، تا نسخه آخر رو واسه تون بنویسم !

ف — نخاله

تابستان

به به رسید تیر و هوا گرم و تاب شد

خرداد رفت و نوبت سیب گلاب شد

ای محترک بزن به زمین بره های چاق

چون موسم تفرج و فصل کباب شد

خوش میجری بچرکه اگر آن ما شود

آنوقت زندگی زبیرایت سراب شد

در ماه تیر خانه نماند کودکان

فصل شنا به رامسر و نهر و آب شد

از بهر اغنیا شود آماده هر چه خواست

بهر دو سیخ کباب دل ما کباب شد

«بچه کرجی»

تاهل

اولی — راست است که آدم

متاهل از مجرد بیشتر عمر میکند؟

دومی — بله — چون در نظر

آدم متاهل هر سال یک قرن جلوه

میکند !!!

جراحی عصر حجر

در دوران ما قبل تاریخ يك

مرد احتیاج به عمل جراحی پیدا

کرد و از جراح خواست که برای

عمل په منزل او بیاید.

ساعتی بعد جراح وارد شد

و درحالیکه مردی که چماق بزرگی

در دست داشت همراه او بود

بیمار پرسید

— این چماق بدست دیگر

کیست

جراح جواب داد

— خوب معلوم است این

متخصص بیهوشی است!

حسینی و حسینی داشتند

آرزوهای کودگانه خود را بیان

می کردند. حسینی گفت:

— من دلم می خواد ماهی یه

میلیون تومن درآمد داشته باشم

عین پدرم!

حسینی با تعجب و تحسین

گفت:

— مگه پدرت ماهی یه میلیون

درآمد داره؟

— نه، منظورم اینه که اونم

همین آرزو رو داره!

لعنت

بر جمله ستمگران دوران لعنت

بر دشمن مردم مسلمان لعنت

بر شاحسن و بکین و صدام و فهد

شیطان بزرگ قرن ریگان لعنت

" بچه ورامین "

نکته‌ها

* همیشه تلویزیون او را تماشا می کرد!

* تنها روزی که زود به اداره رسید ، جمعه بود و اداره تعطیل!

* وقتی که تنها می شد ، آینه با او صحبت می کرد!

* همیشه ترش می کرد ، چون شیرینی نمی خورد!

* برای اینکه ماهی را خفه کند آنرا در کنسرو کرد!

* سر از پا نمی شناخت چون بی سر و پا بود!

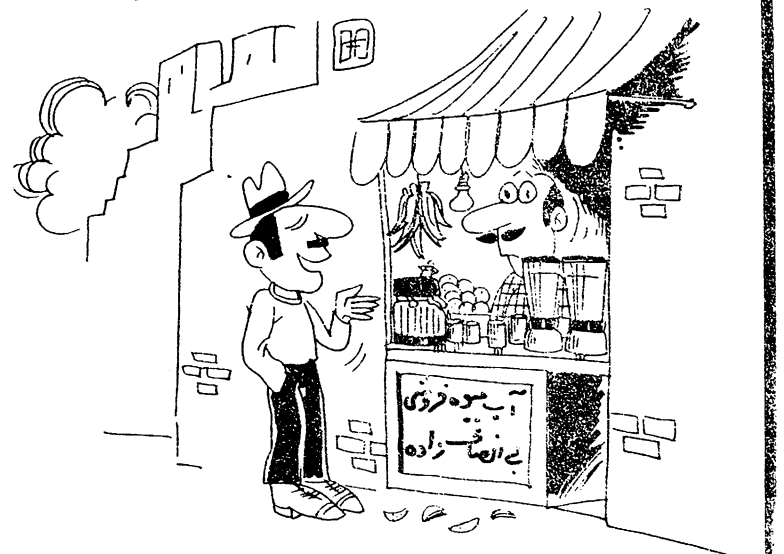
* در صف تخم مرغ وقتی که نوبتش شد ، جوجه تحویل گرفت!

* وقتی که برای اولین بار فهمید صاحبخانه اجاره را کم کرده ، ناگهان

با خوشحالی از خواب بیدار شد!

حبیب الله بهرامی اهواز

تهرانی ها هر روز ۱۳۰ هزار تومان آب میوه میخورند



— داداش ۱۳۰ هزار تومن آب میوه بما بده .



پاسخ به سؤالات پزشکی!



کاشان - آقای اطمینان

برای آرامش قلب راههای مختلفی توصیه شده ولی بهترین روش که اخیرا دانشمندان موفق بیافتن آن شده اند آنست که مقدار زیادی اسکناس درشت در جیب بعل خود قرار دهید و یقین داشته باشید از نگرانی رها خواهید شد .

ساری - آقای م پایدار

اگر پایه دندان کرسی شما شکسته باید بیش از اینها مواظب باشید چون ممکن است دندان کرسی روی منفل افتاده و در دهانتان آتش سوزی شود .

خرم آباد - آقای حجاریان

برای تشخیص نوع سنگ کلیه می توانید با مراجعه به یکی از سنگ تراشیهای میدان شوش به چگونگی آن پی ببرید ، اما بخاطر داشته باشید در صورت عمل جراحی مقداری از وزنتان کم خواهد شد .

بوشهر - آقای خداکرم

برای پیشگیری از کرم خوردگی دندان مقداری مواد غذایی همیشه در دهانتان آماده داشته باشید تا کرمها با خوردن خوراکیها سراغ دندان هایتان نروند .

قم - آقای حمید جواهری

آب مروارید اگرچه باعث ناراحتی عدهای می گردد ولی باید بدانید خیلی از دختر خانمهای امروزی آرزو دارند بیماری شان آب مروارید باشد .

تبریز - آقای محمد علی فناد

بیماری قند در صورت مراقبت های ویژه نگرانی ندارد . از انواع این بیماری می توان از قند حبه ای و قند کلهای نام برد .

تهران - آقای ر - رباطی

اگر رباط های پای شما آسیب دیده می توانید برای معالجه به دکتر متخصص که در رباط کریم مطب دارد مراجعه و تحت درمان قرار گیرید .

باحتران - آقای م - شنوا

امروزه می توان پارگی پرده گوش را معالجه و درمان نمود ، کافی است به یکی از موسسات دوخت و دوز پرده مراجعه کنید تا نسبت به ترمیم پرده گوش اقدام شود .

شیراز - آقای حسین رنگی زاده

همانطور که هزینه تعمیر تلویزیون رنگی بیشتر از سیاه سفید است بیماریهای رنگی مثل زردی و سرخک هزینه بیشتری نسبت به سیاه سرفه دربردارد .

سید مهدی کاظمی

سئول یک شرکت مسافربری جریمه شد



- جریمه اش چیه ؟
- هیچی ، باید حالا خود شرمم با اتوبوسهای خود شرمم مسافرت !

انسان در سال دوهزار ، کار نخواهد کرد .



بیکار اولی - ما در چه سالی هستیم ؟
بیکار دومی - در سال دوهزار !



جدول کلمه‌یابی

۴۰

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
•							•							
		•						•			•		•	•
			•						•			•		
				•						•				
					•						•			
						•						•		
							•						•	
								•						•
									•					
										•				
											•			
												•		
													•	
														•



۱ - چراغ نفتی متمدن - کوهها ۲ - برج آهنی - مریض است ۳ -
 کبودش از مواد شیمیائی است - همراه چنگال - از محلات قدیمی تهران
 ۴ - نقشه‌کش - ضمیرفرنگی - منزل - دل‌آزارکهنه ۵ - نشانه‌ای از مریض
 بودن - نفس خسته ۶ - سگ مریض - باکوپال همراه است - جبار ۷ -
 خداوند - از مورچه‌ها - صورت ۸ - خانواده گندم - از مواد سوختنی -
 یارغار سه‌پایه - شهر همیشه لرزان ۹ - وسیله فرار - در سفره جاخوش
 کرده - تکرارش چاهی معروف است ۱۰ - مورد پسند خانم - به کفش
 داشتنش علامت مقصر بودن است - کلف ۱۱ - کافی -
 در بدر ۱۲ - علامت تعجب - در نانوئی بگوئیدش - ورزش فرار - بی
 خبر از پیاده ۱۳ - از درختان بلندبالا - سبزی حیوانی - میوه خطرناک
 ۱۴ - از پنیرهای معروف - میوه بهشتی - مشهور ۱۵ - وسیله لحیم
 کاری - شاعر طنزپرداز ایرانی .

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

۱ - خدمتگذار - از انواع مرغ است ۲ - صندلی‌اش معروف است
 - خوردنش سرپل تجریش خوش است - عضو گمانی ۳ - از اثاثیه گوشه
 گیر منزل - رفیق سوزن - عقیده ۴ - زنجیر - وسیله نوشتن - زردش
 برادر شغال است - دست کارگر می‌بندد ۵ - واحدی در سطح - ورزش
 اسپانیا ۶ - مناجات - با قهوه هم میگیرند - پشت سرهم ۷ - مارکی بر
 چای - افسرده - آبادانی میاورد ۸ - دعای زیرلب - مردم - بشقاب
 بزرگ - از بیابانها ۹ - نزدیک تهران است - بیمزه - نوعی باد ۱۰ -
 وسیله نجاری - نشانه - از اسامی مردانه ۱۱ - سرسبز میدهد بر باد -
 آژاده ۱۲ - گناهی - نوعی خط‌کش - مقدس - عقب‌فرنگی ۱۳ - تن -
 خسته میدهد - پایتختی است ۱۴ - از گازها - خوک وحشی - پریشان
 ۱۵ - مترسک - مخالف زنگی .
 سید مهدی کاظمی

۱ - آجان کوهی - دسر کار ۲ - هابیل بود ، بیلش را گرفتیم تا
 قابیل را نکشد - کفش الاغ - جواب پشتک - مدیر مکتب خونه ۳ - یکی
 از ما بهتران - عید ویتنامی - جای شرخردر جهنم - بدن هزار کیلویی
 - پالتوی آبرفته ۴ - لگد بزنید و بگوئید تا شما را لگد زنند -
 آب پتو ۵ - موتور کفتر - کشته مرده ۶ - رامین - در موقع خواندن فکاهیون
 ممنوع است ۷ - پایتخت ریشه - شپش در جیب بعضی‌ها بازی میکند -
 عروس خانم تانگنیرد رخ نشان نمیدهد - بنده و جنابعالی ۷ - خوردنی
 غیر شرعی - غلام و بنده - عدد پیروزی ۸ - توله شپش - حرف است
 - هواپیمای عصبانی - سگ پاچه‌گیر ۹ - سخاوت مالیدنی - اذان گوی
 معروف - خانه العرب ۱۰ - دود سیگار غم - کمر بند زمین - مرکز بدن
 - بلبل طویله ۱۱ - نوشیدنی فقرا - آنتن‌کشی - یکی از حروف الفبای
 یونانی ۱۲ - بی‌رمق ندارد - یک پله بالاتر از تریاکی رفته ۱۳ - از کم
 کردنی‌ها - خشک آبدار - آتش‌زدنی شب چهارشنبه‌سوری - دختر سابق
 - سوپر نهار جناب خر ۱۴ - رو سیاه شکم‌گنده - خیابان رژیم گرفتیم
 خط بدن - دست شیمیائی ۱۵ - دین و ایمان درست و حسابی ندارم
 از ملائکه .

۱ - دزد و انگشتی - کراوات قلچماق ۲ - از مصالح ساختمان -
 انگشت مصنوعی - استارت انسانی - بجای او آمده است ۳ - مرد را
 نامرد میکند - گرفتنی هوئی - اسلحه زن - بعله همین اینجانب -
 گرگ شکم دریده ۴ - میهمان اکثر بیماریها - گردن‌بند مردانه ۵ -
 چلوکباب سگ - پیر شده - کسر بهم ریخته ۶ - شهرگریزان - سازجنگی
 - درخت‌الکلی - نون سرکنده ۷ - بشقاب بزرگ - نوعی ذغال - دوستی
 الف - صاد - دست‌انداز



معما

۱- آن چیست که از گاه سبک تر است ولی بیش از دوسه دقیقه نمیشود نگهش داشت؟! *

۲- آن چیست که متعلق به شماست ولی دیگران بیشتر از خودتان استفاده میکنند؟! *

۳- آن چیست که اگر سر رویش نباشد بلندتر از این است که سر رویش باشد؟! *

۴- آن چیست که هر وقت احتیاج دارند میندازن بیرون ولی وقتی احتیاج ندارن میارنش تو؟! "بچه کرج"

جواب در صفحه ۲۳

۴ درس تهران صندوق پستی ۱۶۳/۱۷۴۴۵ مجله فکاهیون ارسال نمائید.

اسامی برندگان جدول

۳۸

۱- تهران- آقای امیرعسگری (برنده یکسال اشتراک)

۲- چالوس- آقای فرهاد رجبی (برنده شش ماه اشتراک)

۳- خرم آباد- آقای جواد حسنی (برنده دو جلد کتاب) *

به سه نفر از کسانی که جدولهای نشریه را حل کرده و صحیح آن را برای ما فرستند به فید قرعه اشتراک نشریه و کتاب جایزه میدهیم.

روی پاکت نامهها فید کنید حل جدول شماره فلان آدرس ما این است.

درباره فالنامه فکاهیون

این سفر مصلحت بود یا نه

سه تن از خوانندگان نشریه بنام آقای علی سعادت بوشهر و آقای علی اکبر اصلانی از کرج و خانم سکینه جوانمرد از لنگرودشش بیت شعر فالنامه شماره ۳۷ نشریه را که موضوع آن درباره سفر بود از جدول استخراج کرده و برای ما فرستاده اند! ضمن تشکر از آنها چند جلد کتاب نفیس بعنوان هدیه برایشان ارسال کریم.

شعرهای استخراج شده از جدول فالنامه شماره ۳۷

سفر کن، سفر کن سفر کن سفر

سفر کن که بسیار یابی ظفر

سفر کن که مقصود حاصل شود

کسی گو سفر کرد عاقل شود

گر گنی صبر پیشه بهر سفر

دو سه روزی دگر بود بهتر

سفر نیک است اما صبر باید

که تا گام و مراد تو برآید

این حکایت ز من بکن باور

حضر از این سفر بود بهتر

زینهار از سفر نمای حذر

که در این وقت نیک نیست سفر

ادبا - حاصل ضرب مرد در زن ۸- حرف زدن زیرلیبی - ترمزیابو - بار سبک - شپش درختی ۹- آقا بالا سرزمین - آب دهاتی - رواندازالاغ - بدهکاری شرعی ۱۰- ستاد فرماندهی مغز - میگویند و متخصص هم دارد - کامیون شکمو - عالیش را با جیب خالی میدهند ۱۱- نقل آبدار - **لولو برد** - از خیابانهای تهران ۱۲- از نوشیدنیها - فرصت غنیمت ۱۳- دریای عربی - زیب اطاق - خوردنی روز سیزده بدر - علامت نداشتن - دو حرف دهن کجی ۱۴- لک لک بود رفت لباسشوئی لکشو پاک کرد - شلاق گوشتی - شکل وقیافه - باورکنید این دیگه شوخی نیست ۱۵- رقص روی یخ - دادگستری فلزی .



۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
			✕			✕			۱
	✕							✕	۲
		✕					✕		۳
✕			✕			✕			۴
					✕				۵
									۶
✕			✕				✕		۷
		✕						✕	۸
									۹
									۱۰

افقی:

۱- ناتو و حقه باز - هنوز پخته نشده - پیش درآمد خواب ۲ - کسیکه آب رو آب میگشه ۳- ساده بی ده - مجنون سربریده - نه ضربدر دو منهای پانزده ۴- تکرار یک حرف - بالاتنه هیزم - میگ دم بریده ۵- خیلیها سر به سرش میذارن - تهمت! ۶- صدای افتادن توی آب - عشق عمو سام ۷- بیل بی دسته - هنوز ادا نشده - کباب بی آب ۸ - عدد رسوتا - بعضی این طوری خوشند - دریا عرب ۹- معجون شیر تو شیر است ۱۰- بیماری سگانه - از زدنیها - کودن



عمودی:

۱- جمال وارث - متالیک بود لیکن لیکش پرید - هم جای روغن است هم تو معامله در میارن ۲- لولهنگ ۳- کجاس؟ - گراواتی - از باربران غیر مردم آزار ۴- سجل دم بریده - خط اتوبوسی بدن - صد متر مربع ۵- محصول لونه مار - پدر بزرگ گت ۶- خاویار بود ناخنک بهش زدیم - در تلویزیون فراوان است ۷- طول عمر - فهد بود گمرشو شکستیم - عزیز این ایام ۸- چیز دم بریده - پیش درآمد دعوا - صورت ۹- آبگوشت آدمهای بی پول ۱۰- با پته به این روز می افتند - هنوز آرام نشده - گیج .

"نخاله"



گزارش ورزشی



اریابشو می بینیم که تو جیبهاش پیره!

بینندگان عزیز اهان... با سوت داور مسابقه شروع میشه حالا گوش راست امریکا کشور کش رفته! اسرائیل تو زمینهای اشغالی ارز اندام میکند و یه خمپاره ول میده بطرف جنوب لبنان و خودشو تو زمین حریف جا میکنه و لبنانیهابا یه شوت حساب شده اسرائیل رو سوت میکنن تو سرزمین اشغالی فلسطین. اسرائیل بدجوری خودشو باخته موساد خط نگهدار مسابقه میخواد خطا اعلام کنه که داووروش همیشه بپذیره! شما قیافه مربی تیم

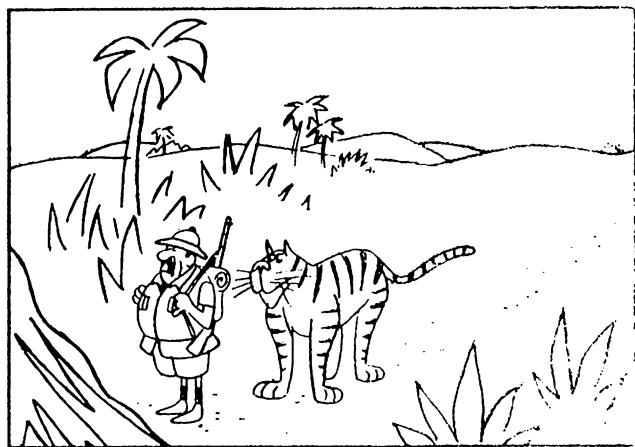
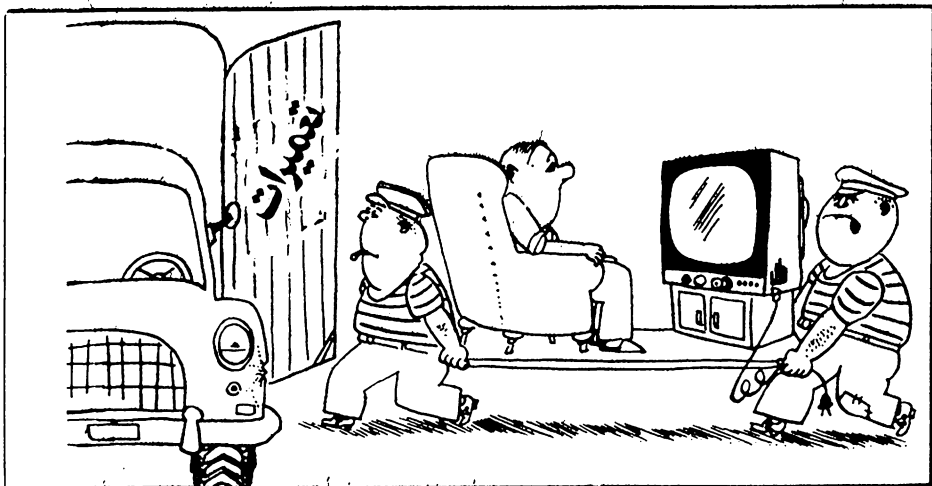
بینندگان عزیز توجه فرمائید، توجه فرمائید مسابقه ای که هم اکنون براتون گزارش میشه جام حذفی ملتهاست! که بین امریکا و شوروی برگزار میشه. شما مربیان دو تیم رو می بینید که نوگرها شونو (بیخشید) بازیکنان خود شونو واسه سیاست بازی و بچاپ بچاپ آماده میکنن! سیاه مربی تیم امریکا خیلی انعی خورده تا ازدها شده! وگاگ ب مربی تیم شوروی هم خیلی آب زیر کاست و از شاگردان قدیمی و شیطانده! کمک داور موساد مودی و ایستحمت سرویس حرامزاده اس! سزار این سبایند را رئیس سارمان سن بدیده در رسانا کارت های وتوی

امریکا سیارومی بینین که لب ولوجهش بدجوری کش اومده! ها... حالا شوروی با یه شوت حساب نشده بیرک کارمل را میفرسته تو زمین افغانستان ولی مسلمانهای افغانی بیرک اغذی! رو محاصره و حسابی حالشو گرفتن و مرتباً برروازه ش گل گلوله ای میزنن!

انگار روسها و زور میزنن تو زمین افغانستان باقی بمونن. جمعیت یک صدا فریاد میزنن کافر برو بیرون. کافر برو بیرون! بازیکنان شوروی بازی رو بخشونت میکشونن داور به فور وارد شوروی اخطار میده شوروی وتوش میکنه. بینندگان عزیز بازی بد جوری گره خورده و من موندم که از کجای زمین واسه تون گزارش کنم هان... حالا سیا صدام رو کیش میده و میفرسته تو زمین ایران و میخواد خوزستان رو مال خودکنه ولی بچههای ایران حالشو میگیرن و چنان اوتش میکنن که با ته میره تو زمین خودش! دروازه بانان صدامی تا حالا هزارها توپ داغ و آتشین از رزمندهگان ما دریافت کردن و داور که با سیا ساخت و پاهت داره اینبار نمیتونه بمب شیمیایی صدام رو لای سبیلی درکنه و یه کارت نه زردونه سرخ بلکه صورتی! نشونش میده و لبهای صدام میآد پائین و احساس میکنه که دیگه موشکهای

اگزوسه و اگزو چهار! خیطران! قادر نیست دروازه های ایران رو وا کنه خیطران! صدام رو پاس میده به عمو سام، عمو سام به فهد، فهد به مبارک و مبارک با یه شوت نیمه جون به شاخ حسین و برگشت میشه زیر پای برژنف، داور بگمش میاد ولی ایران تسلط بر مواضع جبههها رو مال خود کرده امریکا می خواد نجاتش بده ولی آی ام ساری! سیا و گاگ ب از دو طرف زمین الکی بهم چش غره میرن امریکا ریچارد مورخی بازیکن میاشی خودشو با یه شوت حساب شده پاس میکنه تو خاورمیانه ولی مردم تازه بیدار شده خاورمیانه با یک برگردون عالی و تماشائی مورخی رو برگشت میدن تو زمین بلا گرفته امریکا. بینندگان عزیز بازی بد جوری رنگ ساخت و پاخت گرفته و تماشاچیان جریانو فهمیدن! مربیان دو تیم هوای هم رو دارن تماشاچیان دوباره هر دو تیم رو هو میکنن مربی تیم امریکا می بینه تو سودان هوا پسه ونمیری رو با یه بازیکن سودانی دیگه عوض میکنه تا قیام مردم اونجا رو ماستمالی کند ولی مردم ول کن نیستن وهمون آش است همون گل گیوه! بینندگان عزیز چون وقت صفحه گزارشی ما داره ته میکشه تا گزارش بعدی خدا نگهدار.

حجت اله فرهادیان لنگرودی





مردم باید معتادین را به مامورین معرفی کنند .



— سرکارجون بیا بریم سرکوچه ما یه کاسب است که معتاد به گرانروشی شده!

اسامی سرپرستان نشریه در شهرستانها

- + الیگودرز: آقای غفاری
- * آبیگ قزوین: آقای ابوالفضل باصری
- * آستارا: آقای ابوالفضل ناطقی
- * ازنا: آقای اردشیر زلفی
- * بروجرد: آقای رضاشمس
- * بهشهر: آقای شازده احمدی
- تلفن ۲۴۲۴
- * بانه: آقای ناجی احمدی
- * تنگابن: آقای فرهاد سعیدی
- تلفن ۲۶۳۶
- * چالوس: آقای کامبیز بغیازی
- تلفن ۲۰۵۰
- * خرم آباد: آقای سید عبدالکریم سیف زاده
- تلفن ۲۸۷۷
- شهری آقای حاج آقاخال
- ۰۹۱۴۹۲
- * سنندج: آقای نوروزی
- تلفن ۶۹۶۲
- * ساری: آقای مگرمی
- تلفن ۳۵۴۱
- + سیرجان: آقای عرب گوئینی
- تلفن ۵۰۶۰
- * سراوان: آقای انور دهواری
- * علی آباد: آقای رویانیا
- * قم: آقای حاج طهماسبی
- تلفن ۲۳۰۸۵
- * قزوین: آقای خردمند
- تلفن ۲۲۳۳
- * فلاورجان: آقای قاسمی
- * گرمان: آقای جهانگیری
- تلفن ۲۲۸۶۴
- * گرج: آقای رسول فلاحتی
- تلفن ۲۳۵۰۸
- * گلاچای: آقای کاظمی
- * گاشان: آقای عسگری
- تلفن ۴۴۶۸
- * گچساران: آقای علی اکبر حیدری
- * لنگرود: آقای کمالی
- * ملایر: آقای غلامشاهی
- تلفن ۴۴۰۰
- * میناب: آقای دانشور
- * نهاوند: آقای شفیعیان
- * نوشهر: آقای خزائی
- تلفن ۸۷۷۹
- * همدان: آقای یاری
- تلفن ۵۴۵۳
- * یزد: آقای سماوات
- تلفن ۲۸۵۱۷

- * شیراز: آقای علی میرزاده
- * ارومیه: آقای حسین زینالپور
- * تبریز: آقای کاظم نیکرفتار
- * اهواز: آقای علی نمازی
- * بندرعباس: آقای قاسمی
- * باختران: آقای متکی
- * رشت: آقای مزده
- * بابل: آقای اکبر رجب پور
- * مشهد: آقای پیرساجد
- * اصفهان: آقای مهدی میرحیدری
- تلفن ۳۰۱۴۹
- تلفن ۲۳۲۲۰
- تلفن ۵۲۵۹۰
- تلفن ۲۷۷۹۱
- تلفن ۲۵۴۲۰
- تلفن ۲۴۱۳۰
- تلفن ۲۳۶۳۷
- تلفن
- تلفن ۲۶۶۹۹
- تلفن ۶۲۲۲۳

نمایندگان نشریه در شهرستانها

- کسری خود را دریافت دارند .
- * اسلام شهر: آقای رضا گرمی نژاد
- * ایران شهر: آقای شیخ الحرم
- خوانندگان عزیز شهرستانی
- برای کامل کردن آرشیو و دوره های خود میتوانند با نمایندگان ما در شهر خودشان تماس بگیرند و نشریات



خاطرات يك راننده تاکسی خارج از سرویس

نمی خوره و دیگه عتیقه شده!

*)

* دوشنبه: امروز به مسافر گفتم، پنجاه، دروازه دولت، چنان زدم روی ترمز که لاستیک سابی پیدا کردم! موقع پیاده شدن پنج تومن بیشتر نداد گفتم دادش تو گفتم پنجاه، طرف در حالیکه ما مورراهنمائی رو نشونم میداد گفت بله، منظورم پنجاه ریال بود نه تومن!

*)

* سه شنبه: امروز وقتی از فنر سازی اوادم بیرون، بخودم بدوبیراه گفتم که دیگه مسافر چاق سوار نکنم! لذا تا عصر فقط مسافر قلمی به تور میزدم و بجای پنج نفر هشت نفر سوار میکردم! کاسی امروز بدنبود!

*)

* چهارشنبه: امروز بی خیال کار شدم، صبح زود رفتم کله پزی، صد وهشتاد تومن کله پاچه خوردم بعد رفتم پمپ بنزین و تا خرخره به ماشینم بنزین لیتری یه تومن زدم!! بعد رفتم به سندیکای تاکسیرانی تا بلکه با سر و صدا، صفحه کلاچی، لنت ترمزی، روغنی و یا چیزهائی از این قبیل با نرخ تعاونی بگیرم!
امروزم با اینکه مسافر کشی نکردم دلمون بدن بود چون تمام وسایلی رو که گرفته بودم توی سرچشمه با چند برابر قیمت آتش کردم!

*)

* پنجشنبه: امروز روز کار نیست، چون بخاطر عدم طرح ترافیک تموم شخصی های مسافرکش تو شهر ولو هستند! امروز باید با چند تا تصادف ساختگی دلمونو جور کنیم! و هر چی شخصی ها کار کردن بابت خسارت از شون بگیریم!

*)

+ جمعه: امروز روز استراحت است با رفقا رفتیم خارج شهر، هر چی باشه توی یه هفته کار خسته شدیم و باید خودمون آماده هفته جدید کنیم!
"بیژن خان"



* شنبه: امروز سر چهار راه گلوبندک یه مسافر گفتم

پنجاه تومن پل چوبی، زدم رو ترمز پرید بالا، چند قدم بالاتر یه مسافر ندا داد پنجاه تومن پیچ شمرون انداختمش بالا دو قدم بعد یه مسافر دیگه گفت سی تومن میدون فردوسی از خوشحالی داشتم پر در میآوردم تا اینجاش صد و سی چوق کاسب بودیم تازه جای دو مسافر دیگه هم بود که بیکهو یکی داد زد تاکسی پنجاه تومن دروازه شمرون، تا اینجاش صد و هشتاد تومن! یه مسافر بیستی هم واسه وسط های فردوسی سوار کردم درست شد دو بیست سراسر راست و بعد شروع کردم به گازیدن و ویراژ دادن و زیگزاگ رفتن!

آخرین مسافر که پیاده کردم زدم کنار پولاور بشمرم که یه مامور سر رسید دو بیست تومن جریمه ام کرد، چون درست زیر تابلو توقف مطلقاً ممنوع واستاده بودم!

*)

* یکشنبه: صبح اول وقت تصمیم گرفتم تاکسی منرمو بازکنم و ببرم خیابان منوچهری توی یک عتیقه فروشی آتش کنم، چون بدرد من که



قیافه های تماشایی



* قیافه شخصی که مقداری میوه خریده اما ناگهان وسط خیابان ته کیسه پلاستیکی پاره و میوه ها پخش زمین شده.
* قیافه آدم پر خوری که دکتر بهش رژیم غذایی داده و حالا به یک مجلس مهمانی دعوت شده و با حسرت به خوردنی ها نگاه میکند.
* قیافه شخصی که یک ده تومنی به گدا داده که پنج تومنشو پس بگیره ولی گداهه با پروئی بهش گفته خدا عوضتون بده پول خورد ندارم.
* قیافه جراحی که بعد از انجام عمل و شستن دستهایش تازه متوجه شده چاقوی جراحی را در شکم بیمار جا گذاشته.
"بچه ورامین"

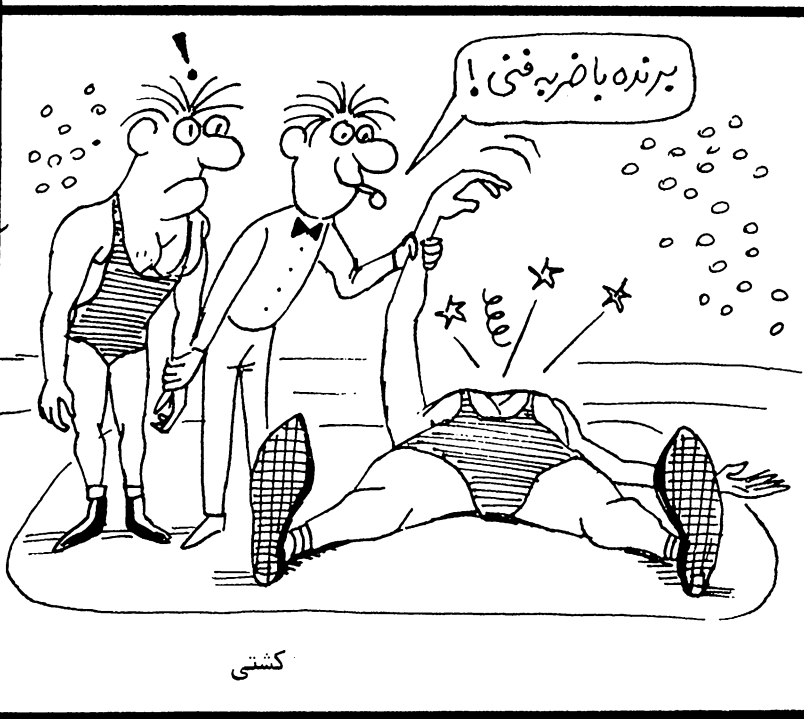
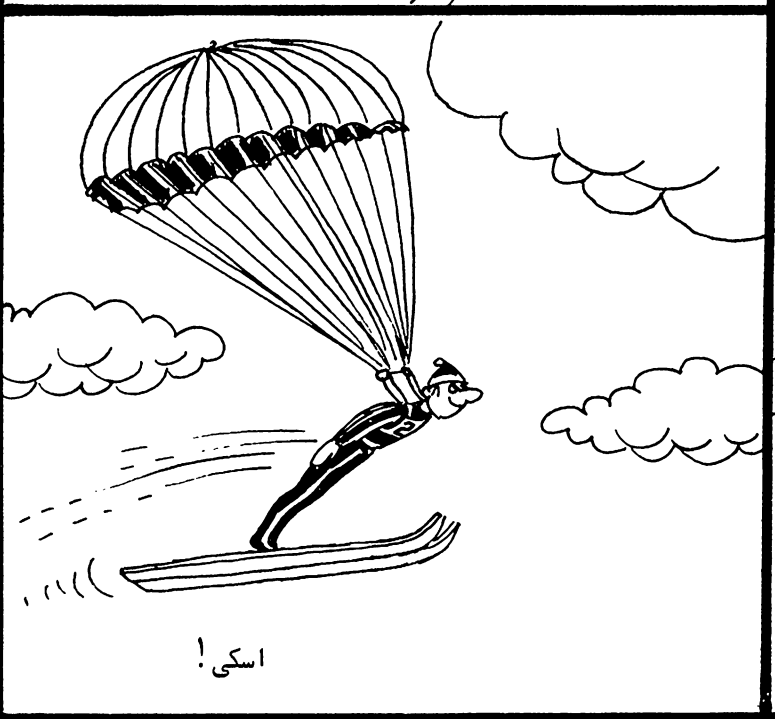
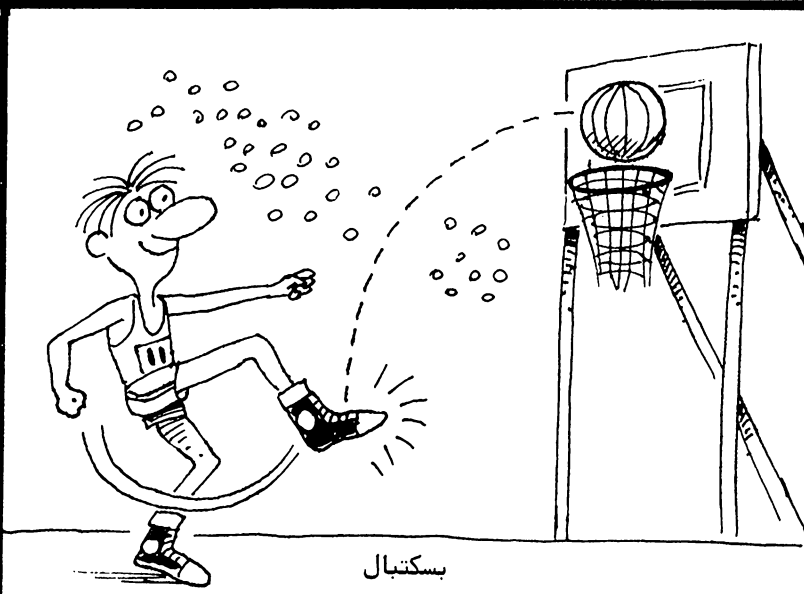
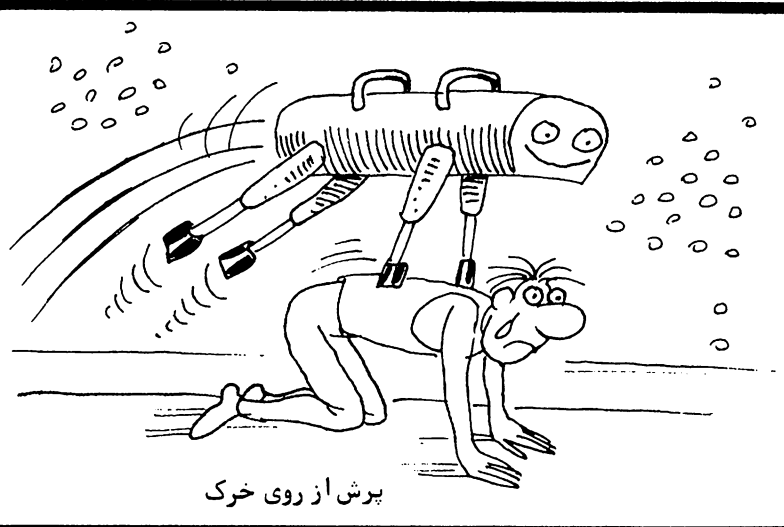
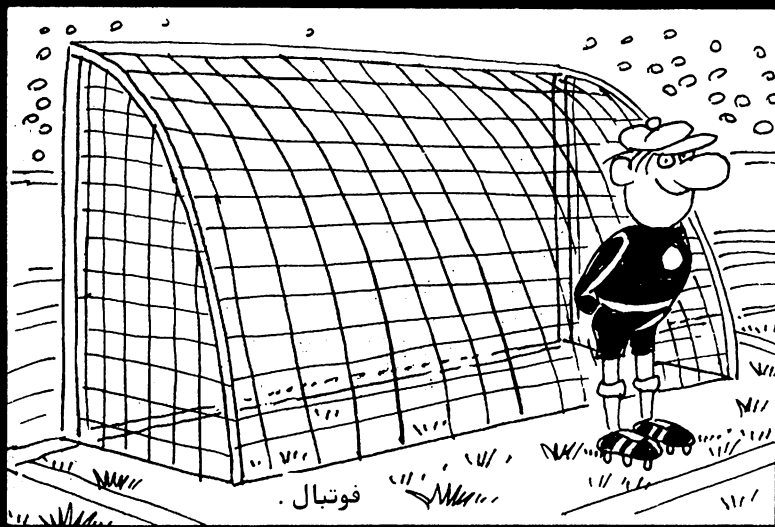


- توبودی که تبلیغ میکردی لوازم برقی بخرن؟!!!



باید با ابتکار و نوآوری در ورزش تحول ایجاد کرد

وقایع بعد از تحول



آئین نامه راهنمایی و رانندگی! • اظهار نظر طبقات مختلف درباره تابستان

بمناسب فصل در یلوشنا

